مادران مؤمنان

**تأليف:**

**عبدالمنعم هاشمی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | مادران مؤمنان |
| **تألیف:**  | عبدالمنعم هاشمی |
| **موضوع:** | سیره و زندگینامه |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[مقدمه مؤلف 1](#_Toc420862749)

[مادران مؤمنان 3](#_Toc420862750)

[همسران قريشی پيامبر ج: 3](#_Toc420862751)

[همسران غیر قريشی پيامبر ج: 3](#_Toc420862752)

[خديجه دختر خويلد 7](#_Toc420862753)

[پايان ايام جاهليت 7](#_Toc420862754)

[ازدواج با پيامبر ج 9](#_Toc420862755)

[عملكرد خديجه با دعوت ورسالت 13](#_Toc420862756)

[سوده دختر زمعه 17](#_Toc420862757)

[آغاز شگفت‌انگيز 17](#_Toc420862758)

[سوده خواب می‌بيند 18](#_Toc420862759)

[ازدواج 19](#_Toc420862760)

[عايشه 23](#_Toc420862761)

[ازدواج آسمانی 23](#_Toc420862762)

[فضيلت عايشه**ل** 25](#_Toc420862763)

[حفصه دختر عمر**ب** 29](#_Toc420862764)

[داستان ازدواج 29](#_Toc420862765)

[فضيلت حفصه 30](#_Toc420862766)

[حفصه و ماريه 31](#_Toc420862767)

[زينب بنت خزيمه مادر بينوايان 35](#_Toc420862768)

[سخاوت ام المؤمنين زينب بنت خزيمه 35](#_Toc420862769)

[زندگی زينب قبل از ازدواج با پيامبر ج 36](#_Toc420862770)

[ازدواجی مبارک 37](#_Toc420862771)

[روزهايی در كنار پيامبر ج 37](#_Toc420862772)

[ام سلمه 39](#_Toc420862773)

[خداحافظی با ابوسلمه 39](#_Toc420862774)

[ازدواجی مبارک 40](#_Toc420862775)

[جايگاه بلند ام سلمه**ل** 42](#_Toc420862776)

[زينب بنت جحش 45](#_Toc420862777)

[داستان زينب چيست؟ 45](#_Toc420862778)

[ازدواج با پيامبر ج 47](#_Toc420862779)

[زندگی زينب بعد از پيامبر ج 48](#_Toc420862780)

[جويريه دختر حارث 51](#_Toc420862781)

[(جويريه بنت حارث) در غزوه بنی مصطلق 51](#_Toc420862782)

[صفيه دختر حيی بن اخطب 55](#_Toc420862783)

[صفيه بنت حيی بن اخطب قبل از ازدواج با پيامبر ج 55](#_Toc420862784)

[پيروزی و ازدواج 56](#_Toc420862785)

[ام حبيبه (رمله دختر ابی سفيان) 59](#_Toc420862786)

[ازدواج با پيامبر ج 60](#_Toc420862787)

[ملاقاتی مبارک 61](#_Toc420862788)

[وفات ام حبيبه**ل** 62](#_Toc420862789)

[ميمونه دختر حارث 63](#_Toc420862790)

[خواهران مؤمن 63](#_Toc420862791)

[ازدواجی مبارک 64](#_Toc420862792)

[وفات 67](#_Toc420862793)

مقدمه مؤلف

الحمد لله والصلاة والسلام علی رسول الله.

اما بعد:

سیرت امهات المؤمنین را به عنوان شکوفه‌هایی معطر به نوجوانان ودوست داران سیرت زنان پیامبر ج تقدیم می‌کنیم تا آن‌ها در زندگی برای خود از آن‌ها الهام بگیرند واز صحنه‌های بزرگ زندگی زنان پیامبر ج درس بیاموزند.

از خداوند می‌خواهیم که عمل ما را بپذیرد و به نویسنده و ناشر این کتاب پاداش نیکو بدهد. سلام و درود بی‌پایان نثار روح همه امهات المؤمنین باد.

عبدالمنعم هاشمی

کویت – دسامبر 1997

مادران مؤمنان

امهات المؤمنین (مادران مؤمنان) همسران پیامبر ج هستند و همه مورد تجلیل واحترام امت می‌باشند و از آن جا که مادر مسلمین هستند بعد از درگذشت پیامبرج با کسی دیگر ازدواج نکردند.

امهات المؤمنین (مادران مؤمنان) همسران پیامبر ج هستند که تعدادشان یازده زن بوده است[[1]](#footnote-1) که شش تا قریشی وچهار عرب (غیر قریشی) و یک غیر عرب بوده است.

همسران قريشی پيامبر ج:

همسران قریشی پیامبر ج عبارت از:

1. خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزیز بن قصی بن کلاب.
2. عایشه دختر ابوبکر صدیق بن ابی قحافه.
3. حفصه دختر عمر بن خطاب.
4. ام حبیبه دختر ابوسفیان، اسمش رمله هست.
5. ام سلمه دختر امیه بن سهیل.
6. سوده دختر زمعه.

همسران غیر قريشی پيامبر ج:

وامهات المؤمنین عرب که از قبیله قریش نیستند عبارت‌اند از:

1. زینب دختر جحش بن رئاب بن اسد بن خزیمه.
2. میمونه دختر حارث بن حزن ابن قیس بن غیلان الهلالية[[2]](#footnote-2).
3. زینب دختر حزیمه بن حارث ابن قیس الهلالية[[3]](#footnote-3).
4. جویریه دختر حارث بن ابی ضرار، از بنی مصطلق.

**اما تنها همسر پیامبر** ج **که عرب نیست صفیه دختر حیی بن اخطب که از قبیله بنونظیر است.**

این‌ها ازواج پیامبر ج و مادر همه مؤمنین‌اند وضمناً اولین زنی که پیامبر ج او را به همسری برگزید خدیجه بود و تا زمانی که خدیجه زنده بود پیامبر ج با زنی دیگر ازدواج نکرد. بعد از درگذشت خدیجه رسول اکرم ج در مکه با سوده ازدواج نمود و بعد از آن دو سال قبل از هجرت، عایشه را به عقد خویش درآورد، و در سال دوم هجری بعد از واقعه جنگ بدر با ام سلمه ازدواج نمود، سپس حفصه را به همسری برگزید و در سال سوم هجری زینب دختر جحش نیز در زمره همسران آنحضرت ج قرارگرفت، در سال پنجم هجری با جویریه ازدواج کرد و در سال ششم هجری ام حبیبه نیز به امهات المؤمنین اضافه و به شرف همسری پیامبر مفتخِر گردید، بعد رسول اکرم ج با صفیه ومیمونه دختر حارث و سپس با زینب دختر خزیمه ازدواج نمود.

پیامبر اکرم ج با همسرانش با اخلاق خوب ومهربانی رفتار می‌کرد، وقتی که از عایشه پرسیده شد که اخلاق پیامبر ج با خانواده‌اش چگونه بوده است؟

گفت: اخلاق پیامبر ج از همه مردم بهتر بود، او ناسزا وسخن زشت به زبان نمی‌آورد، و در بازارها فریاد وپرخاش نمی‌نمود، و بدی را با بدی پاسخ نمی‌داد بلکه گذشت می‌نمود و می‌بخشید[[4]](#footnote-4).

و نیز عایشه گفت: او مانند یکی از شما مردان بود که ا زنانش به خلوت می‌نشست، اما بهترین و مهربان‌ترین و خوش‌اخلاق‌ترین شوهری بود، همواره لبخند بر لبانش نقش می‌بست[[5]](#footnote-5).

اینگونه رسول اکرم ج با بزرگواری ونرم خوئی با زنانش رفتار می‌نمود، همواره لبخند پرمهر وعطوفت آنحضرت ج بر چهره همسرانش، زندگی را برایشان زیبا می‌نمود، آن‌ها نیز او را زیاد دوست می‌داشتند تا جایی که این محبت به رشک بردن وغیرت ورزیدن می‌انجامید. روایت است که یکی از همسران پیامبر ج بنام صفیه دختر حیی بن اخطب غذایی لذیذ می‌پزد و آن را در ظرفی برای پیامبر ج می‌فرستد. عایشه نیز غذا آماده کرده و در ظرفی می‌گذارد، ناگهان می‌بیند که غذای صفیه قبل از غذای او به پیامبر ج رسیده است، عایشه ظرف غذای او را به زمین می‌کوبد، ظرف می‌شکند و دو تکه می‌شود، پیامبر ج دوتکه ظرف را بر می‌دارد و به همدیگر می‌چسباند و به اطرافیان می‌گوید: بخورید غیرت مادرتان جوش کرده است. بعد از صرف غذا رسول اکرم ج ظرف عایشه را برای صفیه می‌فرستد وظرف شکسته را درخانه عایشه نگهداری می‌نماید و می‌گوید: «غذا در برابر غذا، وظرف در برابر ظرف»[[6]](#footnote-6).

عایشه متوجه می‌شود که بر اثر جوش غیرت و رشک بردن مرتکب چنین کاری شده است به پیامبر ج می‌گوید: «کفاره کاری که کردم چیست؟ پیامبر ج فرمود: ظرفی مانند همان ظرف و غذایی مانند آن غذا، اشتباه تو را جبران می‌کند»[[7]](#footnote-7).

و رسول اکرم ج در خانه، کارهایش را خودش انجام می‌داد و همه کارها را برای زنان نمی‌گذاشت، گوسفند می‌دوشید، لباسش را می‌دوخت وبرای خود و همسرانش کار می‌نمود وچون وقت نماز فرا می‌رسید برای ادای نماز بلند می‌شد وخانه را به سوی مسجد ترک می‌گفت[[8]](#footnote-8).

و این چنین زنان شریف و نجیب پیامبر ج در خانه پیامبر زندگی بسر کردند که تا زمانی او زنده بود کانون خانواده‌اش گرم و فضای آن را محبت پرکرده بود و زنان پیامبر ج احساس خوشبختی می‌نمودند، و بعد از درگذشت پیامبر ج همسران آن حضرت، صبر و قناعت را پیشه نموده و به زندگی خود ادامه دادند.

خديجه دختر خويلد

جبرئیل در غار حرا به پیامبر ج گفت:

«این خدیجه است که با ظرفی پر از غذا به سوی تو می‌آید، وقتی نزد تو آمد از طرف من وپروردگارش سلام کن، و او را مژده بده که خداوند در بهشت برایش خانه‌ای از جواهرات نفیس درست نموده که داد وفریاد وخستگی در آن خانه وجود ندارد»[[9]](#footnote-9).

پايان ايام جاهليت

در زمانی که اهل مکه مشرک بودند و کعبه مملو از بت‌های قریش، بود، در یکی از روزها زنان مکه برای جشن عید در مسجد الحرام جمع شده بودند در حالی که آن‌ها سرگرم سرور وشادی بودند مردی ناشناخته از کنار شان در حال عبور بود، مرد منظره زیبای جشن را که پیر زنان ودختران جوان مشغول شادی بودند مشاهده کرده وایستاد، نگاهی به زنان و به بت‌هایی که اطرافشان بود انداخت، لبخند بر لبانش نقش بسته بود گویا می‌خواست چیزی بگوید، ناگهان فریاد برآورد: ای زنان قریشی! به زودی پیامبری در میان قوم شما مبعوث خواهد شد، برای هر یک از شما ممکن بود او را به همسری برگزیند.

این مرد با سخن خود، شادی و هیاهی زنان را متوقف کرد و زنان قریشی با تعجب وحیرت به این مرد ناشناخته خیره شده بودند، و به همدیگر نگاه کرده واز هم می‌پرسیدند: این مرد ناشناخته چه کسی هست که با ما چنین سخن می‌گوید؟! هدفش ازاین سخن چیست؟!

بعد از اینکه به آن مرد نگاه کردند در پاسخ به یکدیگرگفتند: این مرد غالبا یهودی است وفردی ناشناخته ومتعلق به این دیار نیست!! و او جز مسخره وعیب جویی از بت هایمان دیگر هدفی نداشته است. در اینجا بود که همه زنان یک صدا دشنام و ناسزا نثار آن مرد کردند و بعضی به سوی او سنگ پرتاب نمود که درنتیجه آن مرد از آن‌ها دور شد.

اما در میان آن‌ها فقط یکی بود که آن مرد را اذیت نکرد ودشنام نداد، زیرا او می‌دانست که این بت‌ها را نباید پرستش کرد، زنان قریشی نیز می‌دانستند که آن زن به دین قریش نیست اما از آنجا که مقامش بالا بود کسی در مورد عقیده‌اش شک نمی‌کرد و به خاطر جایگاه ومقام بزرگ اجتماعی وشهرت نیکویش کسی به خود اجازه انتقاد از او را نمیداد.

این زن، زنی بود که در میان قومش به طاهره (پاکیزه) معروف بود وبانو وسرور زنان قریش لقب یافته بود.

این زن، خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالمعزی بن قصی[[10]](#footnote-10) بود که از نظر نسبی جزو زنان متوسط قریش به شمار می‌رفت.

خدیجه ازدیگر زنان قریش شریف‌تر، ثروتمندتر وامانتدار‌تر بود، عفت وپاکدامنی او نیز زبانزده همه بود، به خاطر این صفات نیکو از جایگاه ومقام بالایی در میان قومش برخوردار بود.

مؤرخین[[11]](#footnote-11) در مورد او چنین نوشته‌اند: «مادر قاسم، قریشی اسدی، مادر فرزندان پیامبر ج اولین کسی که به آنحضرت ج ایمان آورد و او را قبل از همه تصدیق و تائید نمود و به او اطمینان داد، زنی که به کمال رسیده بود، عاقل ومتدین وبزرگوار وپاکدامن و از اهل بهشت بود، رسول اکرم ج همیشه او را تعرف وذکر خیرش را می‌نمود و او را از سایر امهات المؤمنین برتر می‌دانست وچنان در بزرگداشت او مبالغه می‌کرد که عایشه می‌گوید: به هیچ زنی به اندازه خدیجه رشک وغیرت نبرده‌ام[[12]](#footnote-12). زیرا پیامبر ج زیاد از خدیجه یاد می‌نمود.

و چون خدیجه برای پیامبر بسیار عزیز وگرامی بود قبل از خدیجه با زنی دیگر ازدواج نکرد ونیز تا زمانی که خدیجه زنده بود با زنی دیگر ازدواج ننمود، خداوند چند فرزند از خدیجه به پیامبر ج داد.

خدیجه مالش را برای پیامبر ج خرج می‌نمود و پیامبر برای او تجارت می‌کرد. خداوند پیامبر ج را دستور داد تا به خدیجه مژده خانه‌ای ساخته شده از مروارید را در بهشت بدهد که داد وفریاد و خستگی در آن راه ندارد، و خدیجه بارها از زبان عمو زاده‌اش ورقه بن نوفل شنیده بود که او خدیجه را به آینده‌ای روشن و پاکیزه و به دین صحیح و آیین یکتاپرستی مژده داده بود.

ازدواج با پيامبر ج

وقتی سن پیامبر ج به بیست سالگی رسید، به خاطر امانتداری وصداقت در مکه او را به نام محمد امین می‌شناختند، در یکی از روزها ابوطالب عموی پیامبر ج به او گفت: برادرزاده عزیز، من فردی هستم که ثروتی ندارم، و مشکلات روزگار، زندگی را برایمان دشوار نموده و سال‌های سختی را گذرانده‌ام، و ثروت و تجارتی ندارم، اکنون کاروان قوم تو برای تجارت آماده حرکت به سوی شام است، خدیجه دختر خویلد به افرادی از قریش شترهایش را می‌دهد تا با مال او برایش تجارت کنند و این افراد نیز سود می‌برند. اگر تو نزد خدیجه بروی وبرای رفتن به سوی شام وتجارت برای خدیجه اظهار آمادگی کنی تو را بر دیگران ترجیح خواهد داد، چون از صداقت و امانتداری تو خبر دارد[[13]](#footnote-13).

پیامبر ج در مورد سخنان عمویش به فکر فرو رفت، اما ابوطالب تفکر محمدج را قطع کرده وگفت: گر چه دوست ندارم تو به شام بروی، زیرا می‌ترسم یهودیان قصد سویی به جانت کنند، اما چاره ای جز این نیست[[14]](#footnote-14).

خدیجه زنی امانتدار، شریف وتاجری ماهر بود که کاروان تجاری او در کنار دیگر کاروان‌های قریش از همه جای دنیا سر می‌زد. خدیجه اموال خود را به مردانی می‌سپرد وهرچه سود به دست می‌آمد نیمی از آن را به همان افراد می‌داد، مهارت قریشی‌ها نیز در تجارت مشهور بود.

پیامبر ج به ابوطالب گفت: شاید خدیجه خودش دنبال من کسی را بفرستد.

ابوطالب گفت: می‌ترسم کسی قبل از تو نزد خدیجه برود ومالش را تحویل گیرد. سخن ابوطالب با برادرزاده‌اش محمد، اینجا به پایان رسید وازهمدیگر جدا شدند[[15]](#footnote-15).

خدیجه از گفتگوی ابوطالب ومحمد ج بطریقی آگاه شد، او محمد ج را می‌شناخت که صداقت وامانت وی در مکه زبانزده خاص و عام است ومردم او را صادق وامین می‌خوانند. خدیجه گفت: نمی‌دانسته‌ام که او چنین چیزی می‌خواهد، سپس کسی را دنبال محمد ج فرستاد وگفت: به محمد بگو: از آن جا که تو فردی هستی راستگو و امانتدار، کاروان تجاری مرا به شام ببر ومن دو برابر دیگران به تو مزد خواهم داد.

پیامبر ج بعد از شنیدن پیام خدیجه نزد عمویش ابوطالب برگشت و آنچه از خدیجه شنیده بود برایش تعریف نمود، ابوطالب گفت: برادرزاده‌ام! این روزی را خداوند به تو حواله نموده است. کاروان خدیجه آماده شد و پیامبر ج ومیسره غلام خدیجه به سوی شام حرکت کردند، عموهای پیامبر ج حمزه وابوطالب کاروان‌های دیگر را سفارش کردند که مواظب برادرزاده شان باشند، کاروان به راه خود ادامه داد تا اینکه به منطقه شام به شهر بصری رسید، محمد ومیسره در بازار بصری نزدیک عبادتگاه راهبی بنام «نسطورا» زیر درختی اقامت گزیدند، راهب که میسره را از قبل می‌شناخت نزد میسره آمد و گفت: مردی که درسایه آن درخت نشسته چه کسی هست؟ میسره گفت: او قریشی واز اهل حرم است، راهب به او گفت: آن مردی که زیر درخت نشسته پیامبر است، سپس از میسره پرسید: آیا چشم‌هایش کمی قرمز هستند؟ میسره گفت: بله، راهب گفت: او آخرین پیامبر است.

میسره علاوه بر امانتداری، حسن رفاقت وفایده زیاد در تجارت چیزهای دیگری نیز در این سفر مشاهده نمود، او می‌دید که هنگام ظهر که هوا به شدت گرم می‌شد دو فرشته پیامبر را که سوار بر شتر بود سایه می‌کردند تا ازگرمای آفتاب در امان بماند[[16]](#footnote-16).

میسره و پیامبر ج از شام به سوی مکه بازگشتند قلب میسره از محبت پیامبر ج مالامال بود. میسره به اندازه‌ای پیامبر ج را دوست می‌داشت که گویا برده پیامبر است. چون آن‌ها به مکه رسیدند دیدند که خدیجه در هنگام ظهر بیرون از خانه همراه چند زن که نفیسه دختر منبه هم در میان آن‌ها به چشم می‌خورد منتظر پیامبرج ومیسره بودند، پیامبر ج نزد خدیجه آمد واو را از فایده وسودی که در این تجارت عاید شده بود خبر کرد، خدیجه خوشحال شد ومزد پیامبر ج را دو چندان پرداخت نمود. نفیسه دختر منبه می‌گوید که خدیجه بعداز بازگشت پیامبر ج مرا نزد او فرستاد تا از او خبرگیری نمایم، ومن نزد پیامبر ج رفتم، و به او گفتم که محمد چرا ازدواج نمی‌کنی؟ او گفت: چیزی در دست ندارم که ازدواج نمایم.

نفیسه به او گفت: اگر زنی که در ثروت وزیبایی وشرافت مشهور وهم طراز تو باشد وخودش بخواهد با تو ازدواج کند آیا می‌پذیری؟

پیامبر ج گفت: او چه کسی است؟ نفیسه گفت: خدیجه، پیامبر ج فرمود: خوب، من چگونه می‌توانم این کار را بکنم؟

نفیسه گفت: خودم این کار را انجام می‌دهم[[17]](#footnote-17).

نفیسه دختر منبه نزد خدیجه آمد واو را خبر کرد، خدیجه کسی را نزد پیامبر ج فرستاد تا در موعد مقرر حضور بهم رساند. ونیز خدیجه کسی را نزد عمویش عمروبن اسد فرستاد تا بیاید واو را به عقد محمد در بیاورد وبرادر خدیجه عروه بن خویلد در کنارش بود. روز ازدواج تعیین گردید و در همان روز محمد وعموهایش و تعدادی از بنی هاشم وعموی خدیجه وبرادرش وتعدادی از خویشاوندان او، در خانه خدیجه جمع شدند. وابوطالب عموی پیامبر ج سخن را آغاز نمود وگفت: سپاس خداوندی را که ما را پرده دار و پاسبان وخادم خانه‌اش (کعبه) گردانیده است. برادرزاده ام از هر فردی که با او مقایسه شود شریف‌تر و عاقل‌تر و بهتر است، گرچه ثروت ومالش اندک است.

اما باید دانست که مال سایه‌ای است که از بین می‌رود وچیزی است که همواره درمعرض دگرگونی ونابودی قرار دارد. سپس ابوطالب گفت: محمد علاقه مند است با خدیجه ازدواج کند وخدیجه نیز علاقه دارد با او ازدواج کند، سپس مقدار مهریه را اعلام کرد.

در این هنگام عموی خدیجه عمروبن اسد بلند شد وخوبی محمد را بیان نمود واعلام کرد که خدیجه را با 20 شتر به عقد محمد در می‌آورم، سپس شترهایی در خانه خدیجه سربریدند وبه مردم غذا داده شد و از آن‌ها پذیرایی به عمل آمد، و بعد بانوی بزرگ قریش با امین قریش زندگی زناشویی را آغاز نمودند. محمد ج که کودکی خود را با یتیمی سپری کرده بود وخواهر وبرادری نیز نداشت محبت خدیجه همسر مهربان او همه این کمبودها را در زندگی وی رفع کرد، خدیجه غلامش زید بن حارثه را به پیامبر ج هدیه کرد و پیامبر ج او را آزاد نمود و به فرزندی خود قبول کرد، بعد از مدتی اولین فرزند پیامبر ج، زینب به دنیا آمد، بعد از او قاسم وام کلثوم ورقیه به ترتیب پا به دنیا گذاشتند و آخرین فرزند خدیجه فاطمه زهرا (ل) بود واین چنین خدیجه مادر چهار فرزند پیامبر ج می‌باشد.

عملكرد خديجه با دعوت ورسالت

پانزده سال از ازدواج خدیجه و محمد ج گذشت و در این دوران خدیجه در همه امور زندگی به شوهرش کمک نمود پیامبر ج اوقات طولانی را به گوشه نشینی وعبادت در غار حرا می‌گذراند وچون از آنجا به خانه برمیگشت خدیجه با مهربانی وعشق وعلاقه او را به آغوش می‌گرفت. در یکی از روزها برخلاف عادت، محمد ج در وقت همیشگی به خانه نیامد و بر اثر تاخیر ایشان اضطراب وپریشانی تمام وجود خدیجه را فرا گرفته بود، ناگهان محمد ج در حالی که بدنش می‌لرزید وعرق می‌ریخت وارد خانه شد وگفت: مرا بپوشانید،‌ مرا بپوشانید.

خدیجه شتابان او را با چادری پوشاند، محمد ج داستان آمدن فرشته در غار حرا را تعریف کرد، خدیجه بلافاصله نزد ورقه بن نوفل رفته واو را از ماجرا آگاه کرد، ورقه او را خبر کرد که محمد ج به پیامبری مبعوث شده است، خدیجه نزد محمد ج آمده و به او گفت: خوشحال باش ای پسر عمویم، وپایداری کن، سوگند به ذاتی که جان خدیجه در دست اوست امیدوارم که تو پیامبر این امت باشی.

خدیجه مسلمان شد وستم قریش ومبارزه آن‌ها با دعوت پیامبر ج آغاز گردید وخدیجه شاهد ستم‌هایی بود که قریش بر پیامبر ج روا می‌داشتند، او ستم ام جمیل وشوهرش ابولهب را که بر پیامبر می‌کردند می‌دید ومشاهده می‌کرد که چگونه پیامبر ج و دعوتش را به باد مسخره می‌گیرند، اما خدیجه در برابر همه این مشکلات صبر را پیشه کرد ومقاومت نمود.

رقیه دختر پیامبر ج وخدیجه به عقد ازدواج عثمان بن عفان در آمد، بعد از درگذشت رقیه، دختر دیگر پیامبر ج به نام ام کلثوم به عقد عثمان در آمد، دختر دیگر پیامبر، زینب با پسر خاله‌اش ابوالعاص بن الربیع که مادرش هاله بنت خویلد بود ازدواج نمود و فاطمه زهرا نیز به عقد علی مرتضی س درآمد. قریش بر اثر دشمنی با دعوت محمد ج با بنی هاشم قطع رابطه نموده و آن‌ها را به دره‌ها و کوه‌های اطراف مکه بیرون راندند و هرگونه داد وستد با آن‌ها را ممنوع اعلام کردند خدیجه با جان ومالش همراه پیامبر ج راهی دره‌های اطراف مکه شد وتمام دارایی خود را در راه خدا خرج نمود وتحریم قریش سه سال ادامه پیدا کرد که سال‌های بسیار سختی در زندگی پیامبر وخدیجه ودیگر بنی هاشم بود.

کوچ در میان دره‌ها مشکل بود بنابراین سلامتی خدیجه در خطر قرارگرفت، اما بعد از مدتی که تحریم لغو شد با قلبی سرشار از ایمان وتقوا به خانه‌اش برگشت. خدیجه بعد از لغو شدن تحریم پژمرده و ضعیف شد پیامبر ج از اینکه خدیجه بیمار بود پریشان گردید، اما از آن جا که به تقدیر وقضای الهی ایمان داشت آرام گرفت. در یکی از روزها، خدیجه به ندای پروردگار لبیک گفت و درسن 65 سالگی جان به جان آفرین تسلیم نمود، رسول اکرم ج پیشاپیش او را مژده بهشت داده بود.

زیرا خداوند، پیامبر ج را گفته بود که «بشر خدیجة ببیت في الجنة من قصب، لا صخب فیه ولا نصب».

و خدیجه در دامنه کوهی در قسمت بالای مکه بنام «جبل الحجون» در مقبره خانواده خود به خاک سپرده شد و رسول اکرم ج او را با دست‌های خود در قبر گذاشت.

خداوند ام المؤمنین را رحمت کند واز او راضی باشد.

سوده دختر زمعه

خداوند متعال فرموده است:

﴿رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٢٨﴾ [البقرة: 128].

«ای پروردگار! ما دو نفر را چنان کن که مخلص ومنقاد فرمان تو باشیم و از فرزندان ما ملت وجماعتی پدید آور که تسلیم تو باشند وطرز عبادت خویش را به ما نشان بده وبر ما ببخشای، بی‌گمان تو بس توبه پذیر ومهربانی».

آغاز شگفت‌انگيز

بر اثر ستم مشرکین مکه پیامبر ج اصحاب ویارانش را دستور داد تا به حبشه هجرت کنند، سوده اسلام آورده بود شوهرش سکران بن عمرو اسلام را پذیرفت وسوده وشوهرش جزء آن هشت نفر از بنی عامر بودند که در هجرت دوم، سرزمین واموال خود را در مکه ترک کرده واز طریق دریا راهی حبشه شدند، زیرا نجاشی پادشاه حبشه پادشاهی مهربان وجوانمرد بود.

سوده مدت زمانی را در حبشه سپری کرد، بعد به مکه برای ادامه دادن راه صلح واسلام بازگشت.

این آغاز داستان زندگی سوده بود، اما زندگی نامه سوده بیشتر از این است که اکنون از آن سخن می‌گوییم[[18]](#footnote-18).

سوده خواب می‌بيند

سوده به شوهرش سکران بن عمرو گفت: پسر عمویم! دیشب خواب دیدم که پیامبر ج پای روی گردنم گذاشته است..!! بعد لحظه‌ای سکوت کرد وسپس سخنش را ادامه داد وتعبیر این خواب چیست؟!

سکران لحظه‌ای ساکت شد و در مورد تعبیر خواب همسرش به فکر فرو رفت، سپس گفت: اگر خواب تو درست باشد، من می‌میرم و پیامبر ج با تو ازدواج خواهد کرد.

سوده تعبیری که شوهرش خواب او را کرده بود بعید دانسته و آن را نپذیرفت و اظهار نظری در مورد تعبیر همسرش ننمود.

بعد از مدتی سکران بن عمرو بیمار شد، سوده به تیمار داری و پرستاری از همسرش مشغول بود. در صبح یکی از روزها که سوده در کنار همسرش مشغول رسیدگی به او بود به شوهرش گفت: دیشب خواب دیدم که به پهلو دراز کشیده ام وماه همچون شیشه‌ای شکست و از آسمان روی من فرو ریخت... سوده لحظه‌ای سکوت کرد سپس به سخنش ادامه داد وگفت: تعبیر این خواب چیست؟!

سکران ببن عمرو به یاد خوابی افتاد که درگذشته‌ای دور همسرش برای او تعریف کرده بود، بعد گفت: ای سوده! من در بستر بیماری خواهم مرد، و پیامبر ج با تو ازدواج خواهد کرد.

سوده از تعبیری که شوهرش در مورد خواب به عمل آورد وحشت نمود وبا خودش گفت: این تعبیر درست نیست، و شوهرش را به حال خودش رها کرد.

دیری نگذشت که سکران چشم از جهان فروبست وسوده برای از دست دادن شوهرش که پسر عمویش بود، به شدت غمگین شد.

ازدواج

در آن روزها و در میان آن همه اندوه وغم، ابوطالب عموی پیامبر ج وخدیجه در گذشتند و پیامبر ج ازدست دادن عمو وهمسرش به شدت غمگین بود.

اصحاب پیامبر ج ناراحتی پیامبر را احساس نمودند وبه فکر چاره افتادند که چگونه پیامبر ج را از این وضعیت بحرانی وفضای افسرده برهانند.

بنابر این خوله دختر حکیم همسر عثمان بن مظعون یکی از زنان مهاجر به حبشه را نزد رسول اکرم ج فرستادند، خوله نزد پیامبر ج آمد وگفت: ای پیامبر خدا! تو را می‌بینم که بر اثر ازدست دادن خدیجه خیلی غمگین هستی.

پیامبر ج فرمود: آری، درست است خدیجه کدبانوی خانه‌ام و مادر فرزندانم بود.

خوله گفت: چرا با زنی ازدواج نمی‌کنی که جای خدیجه را پر کند؟! سپس گفت: می‌توانی با عایشه یا سوده ازدواج کنی، پیامبر ج بعد از کمی تأمل گفت: برو در مورد ازدواج من با آن دو صحبت کن.

خوله نزد سوده که درخانه پدرش بود رفت وگفت: آیا می‌دانی که خداوند چه خیر وبرکت بزرگی برایت آورده؟! سوده با تعجب از خوله پرسید آن خیر وبرکت چیست؟!

خوله گفت: پیامبر ج مرا فرستاده تا تو را برای او خواستگاری کنم. سوده بلا فاصله به یاد خوابی که دیده بود وتعبیری که شوهرش در مورد آن خواب کرده بود افتاد.

سوده گفت: دوست دارم این پیوند انجام گیرد!

نزد پدرم برو ومسئله را با او در میان بگذار.

خوله نزد پدر سوده وپیرمردی بود وچشمانش تار وضعیف شده بودند رفت و به او گفت: مرا محمد برای خواستگاری سوده فرستاده است.

پدر سوده گفت: مرد مناسبی است. سوده چه می‌گوید؟

خوله گفت: سوده راضی است ودوست دارد این پیوند صورت گیرد.

پدر سوده گفت: سوده را نزد من بیار، هنگامی که سوده آمد پدرش جریان را با او در میان گذاشت، سوده نیز موافقت نمود. آنگاه پدر سوده محمد ج را به خانه‌اش خواند ودختر خود را به عقد او در آورد و بدین صورت سوده پا به خانه محمد ج گذاشت. و آنحضرت ج از ازدواج با عایشه به خاطر کوچکی سنش منصرف گردید.

سوده دختر زمعه بن قیس عامری اولین زنی بود که پیامبر ج بعد از وفات خدیجه با او ازدواج کرد ونیز تا سه سال تنها زن پیامبر ج بود که بعد از گذشت سه سال پیامبر ج با عایشه ازدواج کرد واو را به خانه خود آورد[[19]](#footnote-19).

سوده زنی شریف وبزرگوار بود[[20]](#footnote-20) وکسی بود که به خاطر بالا بودن سنش نوبت خود را به عایشه هدیه نمود[[21]](#footnote-21).

سوده احادیث پیامبر ج را روایت می‌نمود وبخاری احادیث او را ذکر کرده است. ابن عباس نیز از سوده حدیث روایت می‌کرد.

روزی سوده به پیامبر ج گفت: ای رسول خدا! دیشب در نماز به شما اقتدا نمودم وشما چنان رکوع را طولانی کردید که من بینی ام را با دست گرفتم تا مبادا خون از بینی ام بیرون بیاید، رسول اکرم ج خوشحال شد وتبسم نمود.

هنگامی که پیامبر ج به مدینه تشریف آورد زید و ابورافع را به مکه فرستاد و به آن‌ها دو شتر و پانصد درهم داد تا خانواده او را از مکه به مدینه بیاورند، زید وابو رافع به مکه رفته وفاطمه وام کلثوم وسوده بنت زمعه و ام ایمن واسامه فرزند زیدش را به مدینه آوردند.

سوده در ماه شوال سال پنجاه وچهار هجری یعنی چهل سال بعد از وفات رسول اکرم ج دار فانی را وداع گفت واز جهان چشم فرو بست. او عمر دراز خود را با عبادت وذکر الهی گذرانده بود.

رحمت خداوند بر ام المؤمنین سوده باد.

عايشه**[[22]](#footnote-22)**

«سه شب تو را در خواب دیدم که فرشته تو را در حالی که در پارچه‌ای ابریشمی پیچانده شده بودی، نزد من می‌آورد، من پارچه را از چهره ات برداشتم دیدم که تو هستی، وگفتم: اگر از جانب خدا است این کار انجام خواهد گرفت»[[23]](#footnote-23). (پیامبر ج به عایشه).

ازدواج آسمانی

خوابی که پیامبر ج در آن عایشه را دیده بود وشب دوم نیز دو باره آن خواب را دید در آنصدایی شنید که کسی به او گفت: ای پیامبر خدا! این زن غم‌های تو را کاهش می‌دهد وجانشین خوبی برای خدیجه خواهد بود.

پیامبر ج تعجب کرد که در دو شب پی در پی چنین خواب می‌بیند! بنابراین فرمود: اگر این خواب از جانب خداوند باشد خداوند آن را به انجام خواهد رساند.

و آنچه بیشتر، پیامبر ج را به تعجب وحیرت وا می‌داشت این بود که: عایشه دختر ابوبکر هنوز کم سن وسال بود، چگونه می‌توان با دختر بچه‌ای در این سن وسال ازدواج کرد؟! وچگونه این دختر بچه کوچولو می‌تواند جای خالی خدیجه را پر کند؟

پیامبر ج طبق عادت همیشگی همواره به خانه دوست خود ابوبکرس رفت وآمد می‌کرد، عایشه بزرگ شده بود، بعد از وفات خدیجه، خوله دختر حکیم زن عثمان بن مظعون نزد پیامبر ج آمد و به او پیشنهاد کرد تا با سوده و عایشه ازدواج نماید، پیامبر ج به خوله فرمود: «نزد آن‌ها برو و در مورد ازدواج با من سخن بگو».

پیامبر ج با سوده ازدواج کرد و در همان وقت خوله به خانه ابوبکر صدیقس نزد همسر ابوبکر، (ام رومان) دختر عامر رفت. ام رومان زنی بود که پیامبر در مورد او فرمود: هر کسی دوست دارد که به یکی از حورهای بهشت نگاه کند به ام رومان نگاه کند[[24]](#footnote-24).

خوله گفت: آیا می‌دانی که خداوند چه خیر وبرکتی بر شما نازل کرده است؟ ام رومان با خوشحالی پرسید آن خیر وبرکت چیست؟ خوله گفت: مرا پیامبر خدا ج فرستاده تا عایشه را برای او خواستگاری کنم.

ام رومان گفت: منتظر باش تا ابوبکر بیاید.

ابوبکر آمد وخوله به او گفت: خداوند خیر وبرکت بزرگی به شما عنایت فرموده است! ابوبکر پرسید چه خیروبرکتی؟ خوله گفت: مرا پیامبر ج برای خواستگاری عایشه فرستاده است. ابوبکر گفت: عایشه برادرزاده آن حضرت به حساب می‌رود، آیا مناسب است که او با برادرزاده‌اش ازدواج کند؟

رسول اکرم ج وقتی گفته ابوبکر را از زبان خوله شنید گفت: برگرد و به ابوبکر بگو تو برادر اسلامی ودینی من هستی وایرادی ندارد که من با دختر تو ازدواج کنم.

وقتی خوله نزد ابوبکر بازگشت و به اوخبر داد که این ازدواج ممنوعیت واشکالی ندارد. ابوبکر به خوله گفت: منتظر باش تا برگردم. وقتی ابوبکر خانه را ترک کرد، ام رومان به خوله گفت: عایشه نامزد جبیر فرزند مطعم بن عدی است وابوبکر تاکنون هیچ وعده ای از وعده‌هایش را خلاف نکرده است و مطعم وفرزند او از مشرکین بودند، هنگامی که ابوبکر نزد آن‌ها رفت و آن‌ها را از خواستگاری عایشه مطلع کرد، مادر جبیر به مطعم گفت: اگر فرزند مان با دختر ابوبکر ازدواج کند از دین قریش بر میگردد وممکن است دین محمد ج را که دوست ابوبکر است بپذیرد بنابر این نباید فرزند مان با دختر ابوبکر ازدواج کند. ابوبکر از وعده‌اش آزاد شد چون او هرگز دخترش را به عقد فرد مشرکی درنمی‌آورد، ابوبکر به خانه برگشت و با ازدواج پیامبرج با عایشه موافقت کرد.

در آن هنگام عایشه دختر بچه‌ای هفت ساله بود. وحالات آغازین اسلام وستم مشرکین را که بر پیامبر ج روا می‌داشتند مشاهده می‌نمود.

مسلمین به حبشه هجرت کردند، پیامبر ج از خانه ابوبکر به سوی مدینه هجرت نمود.

بعد از اینکه پیامبر ج در مدینه مستقر شد ابوبکر فرزندش عبدالله را فرستاد تا خانواده او را از مکه بیاورد. خانواده ابوبکر از مکه به سوی مدینه رهسپار گردید بعد از رسیدن به مدینه مدت درازی گذشت تا اینکه عایشه با پیامبر ج ازدواج و به خانه او برده شد. برای عروسی پیامبر ج جشن ولیمه برقرار نگردید وهیچ حیوانی سربریده نشد، بلکه کمی شیر از خانه سعد بن عباده آورده شده وهر دو از آن نوشیدند وعایشه به همسری پیامبر ج در آمد.

فضيلت عايشه**ل**

عایشه در مورد خود چنین می‌گوید: هفت امتیاز به من داده شده که به جز به مریم دختر عمران، به کسی دیگر از زنان چنین امتیازاتی داده نشده است.

جبرئیل÷ در خواب، صورت مرا به پیامبر نشان داده وبه او گفت که با من ازدواج کند، من تنها زن دو شیزه پیامبر ج هستم، رسول اکرم ج در حالی از دنیا رفت که سرش در آغوش من قرار داشت، او را در خانه ام دفن کردند، فرشتگان اطراف خانه‌ام حلقه زده بودند، پیامبر ج با من در بستر خواب بود که وحی نازل شد، ومن دختر خلیفه پیامبر وتصدیق کننده او، هستم ونزد شخصی پاکیزه بودم، و به من وعده بخشش و روزی خوب نزد خداوند داده شده است[[25]](#footnote-25).

ذهبی در مورد حضرت عایشهل می‌گوید: «او مطلقا، فقیه‌ترین زن امت اسلامی است». عمرو بن عاصس از پیامبر ج پرسید: ای پیامبر خدا! چه کسی را از همه مردم بیشتر دوست دارید؟ فرمود: عایشه را. عمرو گفت: از مردان چه کسی را بیشتر از همه دوست داری؟ فرمود: پدر عایشه ابوبکر را[[26]](#footnote-26).

بعضی مردم در غزوه بنی مصطلق عایشه را تهمت زده وبر او دروغ بستند اما خداوند از آسمان آیه فرستاد واو را تبرئه نمود وبه پاکدامنی او شهادت داد.

عایشه، پیامبر ج را به شدت دوست می‌داشت تا جایی که در این مورد با دیگران رقابت می‌کرد، رسول اکرم ج به عایشه گفت: دوستی من نسبت به تو حلقه آهنی و ناگسستنی است.

از بس که پیامبر برادر را دوست داشت و او نیز به پیامبر ج محبت می‌ورزید، همیشه می‌گفت: دوست دارم زنان خانواده ما در ماه شوال ازدواج کنند. وقتی پرسید که چرا؟ گفت: رسول اکرم ج مرا در ماه شوال عقد کرد و در شوال مرا به خانه خود برد، ومن از همه زنان پیامبر ج بهره بیشتری از آن حضرت بردم.

او بر اثر محبت پیامبر ج غیرتش جوش می‌کرد ورشک می‌برد، پیامبر ج با لبخند می‌پرسید: غیرت ات وجوش کرد؟ عایشه می‌گفت: چگونه بر محبت پیامبر خدا ج غیرتم جوش نکند وبر دیگران رشک نبرم. عایشه می‌گوید: درهنگام وفات پیامبر ج دیدم ایشان ج در آغوشم سنگینی می‌کند به چهره‌اش نگاه کردم دیدم چشم‌هایش را باز کرده و به سوی آسمان نگاه دوخته ومی گوید: بلکه یار و دوست بالا را اختیار می‌کنم.

گفتم: ای پیامبر خدا! به تو اختیار داده شده که از دنیا و آخرت یکی را قبول کنی وسوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث داشته تو بهترین اختیار کردی، رسول اکرم ج در آغوش من وفات کرد، سرش را بر بالش گذاشتم وبلند شدم وبا دیگر زن‌ها شروع به گریه کردن نمودم[[27]](#footnote-27).

عایشهل سال‌های زیادی بعد از پیامبر ج زنده بود و مرجع اساسی مسلمین در حدیث وسنت وفقه به شمار می‌رفت.

معتمدین وبزرگان تابعین که در عصر عایشه زیسته‌اند در مورد او می‌گویند: اگر علم و دانش عایشه با علم زنان پیامبر ج و تمام زنان دنیا مقایسه شود، علم عایشه بیشتر خواهد بود[[28]](#footnote-28).

عایشه هزاران حدیث از احادیث پیامبر ج را حفظ کرده بود.

عایشه در ماه رمضان در سن (66)[[29]](#footnote-29) سالگی از این جهان رخت بربست. ابوهریره نماز جنازه او را خواند وبزرگ بانوی اسلام در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

وقتی ام سلمه را خبر کردند که عایشه فوت کرده است گفت: سوگند به خدا که پیامبر ج او را از همه بیشتر دوست می‌داشت به جز پدرش که از همه مردم نزد پیامبر محبوب تربود[[30]](#footnote-30).

حفصه دختر عمر**ب[[31]](#footnote-31)**

«حفصه با کسی ازدواج خواهد کرد که از عثمان بهتر است وعثمان با کسی ازدواج می‌کند که از حفصه بهتر است»[[32]](#footnote-32). رسول اکرم ج.

داستان ازدواج

کلماتی که به عنوان در آمدی بر سیره حفصه در ابتدای صفحه ذکر شد کلماتی هستند که پیامبر ج با این کلمات چهره اندوهگین و افسرده عمر بن خطاب را شاد وبشاش نمود. حفصه دختر عمر، شوهرش «نیس بن حذیف سهمی» را از دست داده بود اما خودش هنوز جوان وکوچک بود[[33]](#footnote-33).

عمرس نزد ابوبکرس رفت وبه او پیشنهاد کرد که با دخترش حفصه ازدواج کند اما ابوبکر سکوت را اختیار کرد وچیزی نگفت وعمر نزد عثمانس رفت و به او گفت که با دخترم ازدواج کن. عثمان گفت: من قصد ازدواج ندارم، احساسات عمر جریحه‌دار شده و او احساس می‌کرد که رفتار ابوبکر و عثمان مناسب با شخصیت عمر نبوده است، بنابر این عمر اندوهگین و افسرده نزد پیامبر ج آمد ورسول اکرمج با این جمله عمر را مسرور نمود و به عمر گفت: حفصه با کسی ازدواج می‌کند که از عثمان بهتر است و عثمان با کسی ازدواج خواهد کرد که از حفصه بهتر است.

عمر هدف پیامبر ج را فهمید و دانست که او با این کلمات از حفصه خواستگاری می‌کند، بنابر این با شادی و سرور به خانه برگشت و در راه ابوبکر را دید ابوبکر از گفتگوی او و پیامبر ج خبر شده بود، بنابراین به عمر گفت: هنگامی که تو به من پیشهاد کردی که با دخترت حفصه ازدواج کنم و من نپذیرفتم شاید از من ناراحت و خشمگین شدی. اما من چون شنیده بودم که پیامبر ج فرمود که قصد ازدواج با حفصه را دارد چیزی نگفتم و نپذیرفتم و نیز نمی‌خواستم راز پیامبر ج را فاش کنم، اگر پیامبر ج قصد ازدواج با حفصه را نداشت من قبول می‌کردم[[34]](#footnote-34). عمر نیز دلیل سکوت ابوبکر را دانست بعدا پی برد که عثمان بر اثر درگذشت همسرش رقیه دختر پیامبر ج غمگین بوده است و نیز آرزو دارد با خواهر رقیه یعنی با ام کلثوم ازدواج نماید، پیامبر ج با حفصه ازدواج کرد تا دل دوست جوانمردش عمر را بدست بیاورد ضمنا از شوهر فقید مجاهد و مهاجر حفصه که در راه اسلام جهاد کرده و شهید شده بود تجلیل نماید وحفصه به خانه پیامبر ج پیوست.

فضيلت حفصه

از جمله فضایل حفصه می‌توان به این اشاره کرد: که جبرئیل در مورد او به پیامبر گفت: حفصه روزه دار وشب نشین است، و همسر شما ج در بهشت خواهد بود[[35]](#footnote-35).

حفصه نوشتن را از شفا دختر عبدالله العدویه یادگرفته بود. حفصه زنی نیکو وپاکیزه وپرهیزگار بود حدود شصت حدیث وکل قرآن را از برداشت ونقش مؤثری در جمع آوری قرآن ایفاء نمود.

حفصه و ماريه

دریکی از روزها حفصه برای دیدار پدرش رفته بود، ماریه قبطی برای کار شخصی نزد پیامبر ج آمده بود. پیامبر ج خانه ماریه را از دیگر زنانش که خانه‌اش در کنار مسجد بود جدا و در جایی دیگر ساخته بود، پیامبر ج ماریه را با خود به داخل خانه حفصه برد، حفصه وقتی به خانه برگشت دید که پرده اتاق پایین کشیده شده است دانست که پیامبر ج همراه زنش ماریه داخل خانه است. حفصه منتظر ماند و غیرتش به جوش آمد وقتی ماریه از خانه بیرون شد حفصه گریه‌کنان و ناراحت وارد خانه شد وگفت: چون من نزد تو اهمیتی ندارم تو او را وارد خانه‌ام نموده‌ای، پیامبر ج وقتی ناراحتی وپریشانی حفصه را دید گفت: اگر تو از این موضوع درگذر کنی وراز مرا فاش نکنی سوگند می‌خورم که ماریه بر من حرام است، اما حفصه راز پیامبر ج را با عایشه تعریف کرد. و جریان میان همه زنان پیامبر ج فاش شد.

زنان پیامبر ج ناراحت شدند و گفتند: پیامبر ج دختر ابوبکر را بر ما ترجیح می‌دهد وما صبر نموده‌ایم و اکنون این کنیز قبطی را نیز بر ما ترجیح می‌دهد، دیگر برای ما ارزشی باقی نمانده است.

پیامبر ج از طرف خداوند خبر شد که حفصه رازی را که میان او و پیامبر ج بوده فاش ساخته است.

پیامبر ج بر حفصه خشمگین شد تا جایی که شایع شد پیامبر او را یک طلاق داده و بعد به خاطر عمر که بسیار غمگین شده بود رجوع نموده است ونیز جبرئیل به پیامبر ج گفته بود: نزد حفصه برگرد او روزه دار و شب نشین وهمسر تو در بهشت است.

حفصه به سبب خدا ترسی وپرهیزگاری ومحبت شدیدی که نسبت به پیامبر ج داشت ازکارش پشیمان بود و از آن به بعد طبق دستورات خدا و پیامبرش زندگی را گذراند او زندگی را با روزه داری در روزها وعبادت در شب‌ها سپری نمود وجز تقوا وخداترسی چیزی دیگر از او سر نزد.

بعد از اینکه قرآن نوشته شد حفصه برای حفاظت ونگاهداری آن انتخاب گردید، قرآن را که خداوند بر پیامبرش نازل کرده بود توسط مردان حفظ شد و آن را در سینه‌هایشان جای داده بودند ونیز بر بعضی از تکه‌های کاغذ وپارچه نوشته شده بود، عمر به ابوبکر پیشنهاد کرد تا قرآن را بنویسد بنابر این زید قرآن را نوشت وحفصه در خانه‌اش نگهداری نمود.

ودر عهد ابوبکر وعمر همچنان قرآن در خانه او نگهداری می‌شد، تا اینکه در عهد عثمان مصاحف جمع آوری گردید وفقط یک مصحف بنام مصحف انتشار یافت.

حفصه حافظ حدیث بود، او احادیث زیادی از پیامبر ج روایت کرد، شصت حدیث از او روایت شده که امام بخاری ومسلم هر دو سه حدیث را متفقا روایت کرده‌اند وشش حدیث را امام مسلم به تنهایی روایت کرده است[[36]](#footnote-36).

ام المؤمنین حفصه نسبت به دنیا بی‌علاقه بود، تا اینکه حادثه شهادت حضرت عثمانس رخ داد و عایشه از حفصه خواست که همراه او برای خون خواهی عثمان بیرون رود، حفصه عایشه را تائید کرد اما برادر حفصه عبد الله بن عمر او را از بیرون رفتن منع نمود، بنابراین حفصه در خانه‌اش باقی ماند واز برادرش اطاعت کرد، حفصه هیچگاه این نصیحت وخیرخواهی برادرش را فراموش نمی‌کرد و همیشه به مقام و برتری و خیراندیشی او اعتراف می‌نمود.

روزها و سال‌ها همچنان می‌گذشت تا اینکه در سال چهل وپنج هجری دچار ضعف وبیماری گردید و حیات را به درود گفت، امیر وقت، مروان بن حکم بر جنازه‌اش نماز خواند سپس جنازه ام المؤمنین به سوی قبرستان بقیع برده شد و در آن جا برادرانش عبدالله و عاصم خواهرشان را در قبر گذاشته وبه خاک سپردند. ام المؤمنین حفصه در عمر شصت سالگی از جهان رخت بربست. او زنی بود که به بهشت مژده داده شده بود. رحمت خداوند بر ام المؤمنین باد.

زينب بنت خزيمه مادر بينوايان**[[37]](#footnote-37)**

﴿وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا ٨ إِنَّمَا نُطۡعِمُكُمۡ لِوَجۡهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمۡ جَزَآءٗ وَلَا شُكُورًا ٩ إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوۡمًا عَبُوسٗا قَمۡطَرِيرٗا ١٠ فَوَقَىٰهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمِ وَلَقَّىٰهُمۡ نَضۡرَةٗ وَسُرُورٗا ١١ وَجَزَىٰهُم بِمَا صَبَرُواْ جَنَّةٗ وَحَرِيرٗا ١٢﴾ [الإنسان: 8-12].

«و خوراک می‌دادند به بینوا ویتیم واسیر به خاطر دست داشت خدا. ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراک می‌دهیم و از شما پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم. ما از (عذاب) پروردگارمان می‌ترسیم از روز بس ترشرو وسخت اخمویی به همین خاطر، خداوند آنان را از شر و بلای آن روز محفوظ می‌دارد و ایشان را به خرمی وشادمانی می‌رساند و در برابر صبری که نموده‌اند خداوند بهشت وجامه ابریشمین را پاداششان می‌کند».

سخاوت ام المؤمنين زينب بنت خزيمه

سخاوت یعنی بدون تکلف با سادگی و آسانی چیزی را به کسی بخشیدن، وکریم وسخی به کسی گفته می‌شود که به مردم بدون اینکه عوض بگیرد نفع برساند. سخاوت یعنی بدون هدف وغرضی مردم را بهره‌مندکردن، نه اینکه سخاوت به معنی بخشیدن مال برای دفع ضرر ویا رهایی از مذمت مردم[[38]](#footnote-38).

سخاوت در قرآن تحت عنوان نیکی وپرهیزگاری یادشده است.

زینب مادر بینوایان نیز سخاوتش اینگونه بود که او را مادر هر مستمند ونیازمندی که به کمک احتیاج داشت قرارداده بود.

او به عنوان مادر بینوایان (ام المساکین) مشهور بود زیرا سایه مهر وعطوفت او همواره برسر فقرا وبینوایان بود، ایشان قبل از اسلام و در عصر جاهلیت نیز به ام المساکین (مادر بینوایان) معروف بود و اسلام که آمد یکی از تعالیم حیات بخش همان بود که زینب از نظر اخلاقی به آن پایبند بود، یعنی، کمک ونیکی با فقرا. واین صفت افرادی است، که وجود شان نیرومند و دل‌هایشان نرم وهمت شان بلند و بالاست. اما مؤرخین سیرت امهات المؤمنین در مورد زینب چه گفته‌اند؟

یکی از مؤرخین می‌گوید: او از بس که با مردم خوبی می‌کرد ام المساکین خوانده می‌شد.

او زینب بنت خزیمه بن حارث بن عبدالله الهلالی است. در جاهلیت ام السماکین (مادر بینوایان) خوانده می‌شد[[39]](#footnote-39).

او را ام المساکین می‌گفتند چون به مستمندان زیادی غذا می‌داد[[40]](#footnote-40).

صدقات فراوانی به فقرا می‌داد و با آن‌ها نیکی واحسان می‌کرد.

زندگی زينب قبل از ازدواج با پيامبر ج

ام المساکین سیزده سال قبل از بعثت پیامبر ج به دنیا آمد. وقتی بزرگ شد از همه دختران مکه بهتر بود. مؤرخین نوشته‌اند که او قبل از پیامبر ج با عبدالله بن جحش ازدواج کرد وعبدالله در جنگ احد کشته شد. وبعضی گفته‌اند که او با طفیل بن حارث ازدواج کرده بود اما طفیل او را طلاق داد وبرادر طفیل، عبیده بن حارث مطلبی با او ازدواج کرد و در جنگ بدر و یا احد به شهادت رسید، به هرحال این زن سخاوتمند و مادر بینوایان در راه اسلام شوهرش را هرکس که بود از دست داد و می‌بایست اسلام با او مهربانی و عطوفت نشان می‌داد. این کار باید چگونه انجام می‌گرفت؟

ازدواجی مبارک

در سال سوم هجری مشرکین مکه توطئه کردند ولشکری را جمع نموده وبرای پیکار با پیامبر ج حرکت کردند، جنگ در گرفت وبه ظاهر مشرکین پیروز شدند وتعداد زیادی از مسلمین به شهادت رسیدند، حمزه عموی پیامبر ج وشیر مرد اسلام در این جنگ به شهادت رسید، همسر زینب در این جنگ شهید شد، زینب با از دست دادن همسر خود به شدت غمگین گردید وشهید شدن همسرش مصیبت بزرگی برای زینب بود، او دیگر خودش را در مدینه تنها می‌دید زیرا از مکه هجرت کرده بود و در مدینه کسی را جز خدا نداشت.

اما خداوند بندگان صالحش را می‌نوازد وزینب در مقامی از تقوا وخداترسی قرار داشت که خداوند بی‌درنگ مشکل او را حل نمود و وقتی عدتش تمام شد چند روزی نگذشته بود که پیامبر ج از او خواستگاری نمود. او امر ازدواج خود را به پیامبر ج واگذار کرد چون در مدینه کسی را نداشت که ولی امر او باشد و محمد ج بهترین سرپرست و ولی امر او بود، اما عمویش عمرو هلالی آمد تا زینب را به ازدواج پیامبر ج در بیاورد پیامبر ج مبلغ چهار صد درهم به عنوان مهریه به زینب داد وبرای او اتاقی مانند اتاق‌های زنانش ساخت، و زینب مادر بینوایان به عنوان همسر پیامبر ج و مادر مؤمنان در خانه پیامبر ج اقامت گزید.

روزهايی در كنار پيامبر ج

زینب روزهایی کمی حدود دو ماه در خانه پیامبر ج گذراند. عایشه وحفصه آن طور که نسبت به دیگر همسران پیامبر ج که به تازگی به همسران پیامبر می‌پیوستند رشک می‌بردند نسبت به زینب نه رشک می‌بردند ونه غیرتشان به جوش می‌آمد، عایشه وحفصه میدانستند پیامبر ج به خاطر تجلیل از سخاوت وبخشش زینب او را به همسری برگزیده است ونیز مهربانی وعطوفت پیامبر ج سبیی دیگر در ازدواج پیامبر ج با زینب بود.

روزها به سرعت می‌گذشت وبه گفته مؤرخین شصت روز[[41]](#footnote-41) از زندگی پیامبر ج و زینب گذشت که زینب از جهان چشم فرو بست بنابراین زندگی با او یاری نکرد تا حدیثی روایت نماید بلکه فروتنانه به لقای پروردگارش شتافت، در واقع این چند روز زندگی با پیامبر ج تجلیل از زینب ومرحله‌ای بود برای انتقال به بهشت جاویدان.

مادر بینوایان وفات کرد وحدیثی از پیامبر ج روایت نکرد[[42]](#footnote-42). او در سن سی سالگی در عنفوان جوانی در ربیع الاخر سال چهارم هجری چشم از جهان فروبست و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد[[43]](#footnote-43).

ام سلمه**[[44]](#footnote-44)**

«بار خدایا غم او را برطرف کن، و به او شوهری بهتر از ابو سلمه عطا کن». تسلیت رسول اکرم ج به ام سلمه هنگام درگذشت شوهرش ابوسلمه.

خداحافظی با ابوسلمه

عبدالله بن عبدالاسد بن المغیره پسر بره دختر عبدالمطلب، پسر عمه پیامبر ج و برادر رضاعی‌اش بود، او یکی از قهرمانان اسلام در جنگ احد ومورد اعتماد پیامبرج وشوهر ام سلمه بود، در جنگ احد زخمی شده بود. پیامبر ج در روز غزوه عشیره، ابوسلمه را امیر مدینه مقرر کرده بود وقتی پیامبر ج از غزوه عشیره برگشت لشکری صد و پنجاه نفری به فرماندهی ابوسلمه برای جنگ با بنی اسد که بعد از شکست مسلمانان در جنگ احد، به آن‌ها چشم طمع دوخته بودند، فرستاد. ابوسلمه در مسئولیتی که به عهده او گذاشته شد موفق گردید و پیروز مندانه به مدینه بازگشت، اما زخمی که درجنگ احد به او رسیده بود. هنوز بهبود نیافته بود تا اینکه بر اثر همان زخم به بستر بیماری افتاد، ام سلمه درکنار شوهرش به تیمار داری ومراقبت از او مشغول بود، پیامبر ج چندین بار به عیادت ابوسلمه آمد.

در یکی از روزها که پیامبر ج برای عیادت ابوسلمه آمده بود ابوسلمه آخرین نفس‌های زندگی را می‌کشید و پیامبر ج در کنارش برای او دعا خیر می‌نمود ابوسلمه جان به جان آفرین تسلیم نمود، پیامبر ج آنروز بر جنازه او به جای چهار تکبیر نه تکبیر گفت، از ایشان سؤال شد آیا به فراموشی اینقدر تکبیر گفته است؟ فرمود: نه فراموش کردم نه اشتباهی رخ داد، اگر هزار تکبیر بر جنازه ابوسلمه می‌گفتم بازهم شایسته آن بود.

ام سلمه از درگذشت همسرش ناراحت شد و به گریه افتاد واین جمله را بارها تکرار می‌کرد: «إنا لله وإنا إليه راجعون» «ما از آن خداوندیم و به سوی او باز می‌گردیم». (خدایا مرا در مصیبتی که برایم پیش آمده است پاداش بده، و بعد از مصیبت زندگی‌ام را بهتر کن)[[45]](#footnote-45).

ازدواجی مبارک

ام سلمه بعد از وفات شوهرش روزهای سخت واندوهناکی را می‌گذراند، فرزندانش «عمرو، دره وزینب» را اطراف خود جمع می‌نمود و وقتی آن‌ها را یتیم می‌دید که پدرشان را ازدست داده‌اند بیشتر اندوهگین می‌شد، چهار ماه از وفات شوهرش گذشته وعدتش به پایان رسیده بود، ابوبکر وعمر از او خواستگاری کردند.

ام سلمه به خاطر تربیت وپرورش فرزندان خود از ازدواج اباء ورزید، خداوند ازدواجی زیبا وسرنوشتی خوب برای ام سلمه تدارک دیده بود، خداوند، سرپرستی، مهربان ونیکو برای فرزندان ام سلمه بدو بخشید.

پیامبر ج فردی را برای خواستگاری ام سلمه فرستاد، وقتی ام سلمه را گفتند که پیامبر ج از تو خواستگاری نموده است ونظر تو چیست؟ ام سلمه حیران شد که چه عذری بیان کند، بالاخره تصمیم نهایی خود را گرفت وچنین عذر آورد: من جوانی را سپری کرده‌ام، بچه‌های زیادی دارم، ونیز تند مزاج هستم شاید باعث ناراحتی دیگر زنانت شوم، معلوم نیست اولیای من با این پیوند موافقت کنند یا خیر و...

پیامبر ج درپاسخ ام سلمه فرمود: اگر سن تو بالا است سن من از تو بزرگتر است، فرزندانت را به خدا وپیامبرش واگذار کن، واما اینکه می‌گویی تند مزاج هستم خداوند تند مزاجی تو را از بین خواهد برد، واولیای تو با ازدواج با من موافقت خواهند کرد، و آنانی که در اینجا نیستند نیز مخالفت نخواهند کرد[[46]](#footnote-46).

سرانجام ام سلمه با ازدواج موافقت نمود وپسرش سلمه به عنوان ولی وسرپرست مادرش او را به نکاح پیامبر ج در آورد، دیگر همسران پیامبر ج از ازدواج پیامبر ج با ام سلمه آگاه شدند و در رأس همه عایشه به حفصه گفت: غیرتم جوش می‌کند ورشک می‌برم.

حفصه به عایشه گفت که ازدواج پیامبر با ام سلمه چیز مهمی نیست بلکه کاری ساده وعادی است.

ام سلمه درخانه زینب، (ام المساکین) که قبل از ازدواج پیامبر با ام سلمه وفات نموده بود جا گرفت. پیامبر ج می‌خواست وارد خانه شود ونزد همسر جدیدش برود اما دید که ام سلمه دخترش زینب را پستان به دهان داده وشیر می‌دهد.

پیامبر ج بیرون رفت وروز بعد دوباره آمد بازهم دید که ام سلمه بچه‌اش را شیر می‌دهد پیامبر ج برگشت، عمار برادر مادری ام سلمه آنچه را که پیش آمده بود درک کرده نزد ام سلمه آمد ودخترش را از آغوشش گرفته وگفت: این بچه را بگذار تو به سبب همین بچه پیامبر ج را اذیت می‌کنی ومانع از تشریف فرمایی ایشان می‌شوی.

عمار دختر بچه را به یکی از زنان در قبا سپرد تا او را شیر بدهد پیامبر ج نزد ام سلمه آمد و در مورد زینب از مادرش چنین پرسید: کوچولو کجاست؟! کوچولو کجاست؟! ام سلمه به پیامبر ج گفت: عمار بن یاسر او را برده است. ام سلمه جایگاه بزرگی در قلب پیامبر ج داشت تا جایی که عایشه گفته است: بعد از من ام سلمه محبوب‌ترین همسر پیامبر بود.

جايگاه بلند ام سلمه**ل**

وحی بر پیامبر ج فقط در اتاق عایشه نازل می‌شد و در خانه دیگر زنان پیامبر ج وحی نازل نمی‌شد. به خاطر این، عایشه بر هوهای خود افتخار می‌کرد.

اما عایشه می‌گوید: شبی نشسته بودم پیامبر ج درخانه ام سلمه بود، شنیدم که پیامبر ج دارد می‌خندد وام سلمه از او پرسید: خداوند شما را همیشه بخنداند. چرا می‌خندید؟ پیامبر ج فرمود: خداوند توبه ابولبابه را پذیرفت، -ابولبابه بر اثر گناهی که مرتکب شده بود خود را با ستونی از ستون‌های مسجد بسته بود-. ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا! آیا به او مژده ندهم؟! آن حضرت ج فرمود: بله، اگر می‌خواهی به او مژده، ده.

ام سلمه او را این چنین مژده داد: ابولبابه خوشحال باش خداوند توبه تو را پذیرفته است. واین زمانی بود که هنوز حجاب بر زنان فرض نشده بود. مردم وقتی مژده را شنیدند طناب‌های ابولبابه را باز کرده واو را آزاد کردند اما او قبول نکرد وگفت: باید پیامبر ج دست وپای او را باز نماید واو را آزاد کند.

پیامبر ج آمد واو را بعد از اینکه شش روز با ستونی خود را بسته بود باز و آزاد نمود. همسرش فقط هنگام نماز دست وپای او را باز می‌کرد بعد از نماز دوباره خود را به همان ستون می‌بست. تا اینکه در مورد ایشان نازل گردید:

﴿وَءَاخَرُونَ ٱعۡتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمۡ خَلَطُواْ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى ٱللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ١٠٢﴾ [التوبة: 102].

«گروه دیگری به گناهان خویش اعتراف کردند، آن‌ها عمل نیک را با عمل بد مخلوط نمودند، امید است که خداوند توبه آنان را بپذیرد، همانا خداوند بخشاینده ومهربان است».

ام سلمه بانویی عاقل واهل بصیرت بود، در روز صلح حدیبیه وقتی صحابه برای اینکه از وارد شدن مکه محروم شده بودند در تراشیدن سر وقربانی کردن تأخیر نمودند، پیامبر ج خشمگین وارد خیمه ام سلمه شد.

ام سلمه وقتی حالت پیامبر ج را دید گفت: مشکلی نیست آن‌ها را سرزنش مکن برای آن‌ها مشکل بزرگی پیش آمده چون آن‌ها بدون ورود به مکه و عمره بر می‌گردند، سپس به پیامبر ج گفت: قربانی ات را ذبح کن و موهای سرت را بتراش، بدون اینکه با کسی از مسلمانان حرفی بزنی.

پیامبر ج طبق مشوره ام سلمه بیرون رفت وقربانی‌اش را سر برید و با صدای بلند تکبیر گفت وسرش را تراشید، مسلمانان وقتی پیامبر ج را دیدند از او اطاعت کرده وقربانی هایشان را سر بریدند و سرهای یکدیگر را تراشیدند[[47]](#footnote-47).

واینگونه مشوره ام سلمه باعث نجات مسلمین از فتنه‌ای شد که بر اثر صلح حدیبیه می‌خواست میان مسلمانان برپا شود. ونتیجه صلح حدیبیه فتح بزرگ مکه بود.

اسم سلمه بعد از وفات پیامبر ج همچنان با حکمت ودانش زیست، زمانی که عایشه برای مطالبه خون عثمان می‌خواست بیرون برود ام سلمه او را نصیحت کرد وگفت: بیرون نرو، پایه دین با زنان راست نمی‌شود، پس تو چرا می‌خواهی بیرون بروی؟!

ام سلمه احادیثی از پیامبر ج روایت کرده است. او نود سال زندگی نمود و آخرین همسر پیامبر بود که دنیا را ترک می‌کرد. او در زمان یزید بن معاویه در سال 62 هجری از جهان درگذشت وطبق وصیت خودش، ابوهریره بر او نماز خواند و فرزندانش عمرو سلمه داخل قبر مادرشان رفته و با کمک عبدالله بن ابی امیه مادرشان را دفن کردند او در کنار دیگر همسران پیامبر ج در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

سلام ودرود بی‌پایان بر ام المؤمنین ام سلمه باد.

زينب بنت جحش**[[48]](#footnote-48)**

«ای پیامبر خدا! من با زنان دیگرت فرق دارم. زیرا آن‌ها توسط پدر، یا برادر ودیگر اعضای خانواده شان به ازدواج تو در آمده اند، ولی مرا خداوند از فراز هفت آسمان به عقد شما در آورده است». قبل از ازدواج زینب بنت جحش به پیامبر ج.

زینب همیشه این نعمت خداوندی را که با هدایت آسمانی به عقد پیامبر ج در آمده نزد پیامبر ج یاد می‌کرد وهمچنین بر سایر زنان افتخار می‌کرد و می‌گفت: شماها را خانواده‌هایتان به عقد پیامبر ج در آورده‌اند اما مرا خداوند از بالای هفت آسمان به عقد پیامبر ج در آورده است.

داستان زينب چيست؟

**و چرا خداوند پیامبر** ج **را دستور داد تا با زینب ازدواج نماید؟ که چنین افتخار و شرافتی نصیب زینب گردد؟**

پدر زینب، «جحش» و مادر وی «امیمه» دختر عبدالمطلب، عمه پیامبر ج بود، زینب در زمان بعثت پیامبر ج دختری زیبا وجوان بود که با خانواده خود در مکه می‌زیست، اعضای خانواده‌اش به پیامبر ج ایمان آوردند و بعضی به حبشه هجرت کردند، در میان مهاجرین به سوی حبشه دو برادر زینب، عبدالله و عبیدالله نیز به چشم می‌خوردند و آل جحش مکه را ترک کرده واز دیار خود هجرت نموده، حمنه خواهر زینب با زیباترین جوان قریش واولین نماینده پیامبر ج در مدینه، مصعب بن عمیر ازدواج کرد، خواهر دیگر زینب ام حبیب بنت جحش با عبدالرحمن بن عوف که از اشراف قریش بود ازدواج نمود، فقط زینب باقی مانده بود او منتظر بود که با کسی ازدواج کند که در نسب وشرافت با او برابر باشد.

در یکی از روزها، پیامبر ج کسی را فرستاد تا زینب را برای غلام آزاد شده‌اش زید بن حارثه خواستگاری کند، پیامبر ج زید را دوست داشت و به او احترام می‌گذاشت زید را خدیجه در کودکی به محمد ج بخشیده بود وایشان زید را تربیت وپرورش داده بود اما خانواده زینب نپذیرفتند و پیامبر ج ام ایمن حبشی را به ازدواج زید در آورد که اسامه قهرمان مسلمین ازهمین مادر متولد شد.

روزها گذشت و پیامبر ج ازمکه به مدینه هجرت نمود وخداوند بر پیامبرش این آیه را نازل کرد:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ٣٦﴾ [الأحزاب: 36].

«هیچ مرد وزن مؤمنی، در کاری که خدا وپیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارد هرکس هم از دستور خدا وپیغمبرش سرپیچی کند گرفتار گمراهی کاملا آشکاری می‌گردد».

زینب وبرادرش دانستند که ازدواج فرزند حارثه با زینب قضای الهی وخواست پیامبر خداست، وزینب حاضر شد که به این ازدواج تن درهد. برادرش نزد پیامبر ج آمده معذرت خواست وگفت: «آنچه می‌خواهی به من دستور بده».

زینب به خاطر اجرای امر الهی با زید ازدواج کرد، اما احساس می‌کرد که شوهر مناسبی ندارد. دیری نگذشت اختلاف میان زینب و همسرش شروع شد وهرگاه که زید نزد پیامبر ج از زینب شکایت می‌کرد، پیامبر ج او را سفارش می‌کرد که صبر کند و می‌گفت: مشکلی نیست اختلاف زن وشوهر چیز عادی وساده ای است.

ازدواج با پيامبر ج

خداوند به پیامبر ج وحی نمود که چون زینب با فردی که ازنظر مقام از او پایین تر است بخاطر رضای خدا وبر خلاف عادت عرب‌ها و میل باطنی ازدواج نموده است خداوند او را اکرام خواهد نمود وبه زودی شوهرش او را طلاق خواهد داد وبه عقد پیامبر ج درخواهد آمد.

زید بار دیگر نزد پیامبر ج آمد واز دست زینب شکایت نمود پیامبر ج گفت: «همسرت را نگاه دار». اما ازدواج ادامه پیدا نکرد و زید، زینب بنت جحش را طلاق داد. واین آیه نازل شد:

﴿وَإِذۡ تَقُولُ لِلَّذِيٓ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَأَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِ أَمۡسِكۡ عَلَيۡكَ زَوۡجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخۡفِي فِي نَفۡسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبۡدِيهِ وَتَخۡشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخۡشَىٰهُۖ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيۡدٞ مِّنۡهَا وَطَرٗا زَوَّجۡنَٰكَهَا لِكَيۡ لَا يَكُونَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ حَرَجٞ فِيٓ أَزۡوَٰجِ أَدۡعِيَآئِهِمۡ إِذَا قَضَوۡاْ مِنۡهُنَّ وَطَرٗاۚ وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ مَفۡعُولٗا ٣٧﴾ [الأحزاب: 37].

«(یادآور شو!) زمانی را که به کسی که خداوند بدو نعمت داده بود وتو نیز بدو لطف کرده بودی، می‌گفتی: همسرت را نگاه دار واز خدا بترس. تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد، واز مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوار تر است که از او بترسی هنگامی که زید نیاز خود را بدو به پایان برد ما او را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خواندگان خود نباشد بدانگاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند. فرمان خدا باید انجام بشود».

زید پسر خوانده پیامبر ج بود و زینب همانند زن پسر پیامبر ج نامیده می‌شد چگونه پیامبر ج از او خواستگاری کند؟ ودستور خدا هم بر این نازل شده است که زینب خواستگاری نماید؟! و چون وحی نازل شد پیامبر ج با لبخند گفت: چه کسی می‌رود وزینب را مژده می‌دهد که خداوند او را به ازدواج من درآورده است؟

سلمی خادم پیامبر ج رفت و به زینب مژده داد که خداوند تو را به عقد پیامبرج درآورده است.

عایشه می‌گوید: وقتی خبرشدم، احساس می‌کردم که زینب زیباست و به دستور خداوند به عقد پیامبر ج در آمده است، رشک می‌بردم و باخودم می‌گفتم، او با این چیزها بر ما افتخار خواهد کرد. ازدواج صورت پذیرفت و پیامبر ج گوسفندی سربرید واز صبح تا اینکه نصف روز گذشت مردم گروه گروه به خانه پیامبر ج می‌آمدند ونان وگوشت می‌خوردند وزینب با احترام وعزت وارد خانه پیامبر ج شد وبر زنان پیامبرج افتخار می‌کرد و می‌گفت: «شماها را خانواده‌هایتان به عقد پیامبر ج در آورده‌اند اما مرا خداوند از بالای هفت آسمان به نکاح پیامبر ج درآورده است».

غیرت هووهای زینب به جوش می‌آمد، عایشه می‌گوید: هیچ یک از زنان پیامبرج جز زینب با من رقابت نمی‌کرد. زینب در ضمن صلاح و پرهیزکاری زنی پرکار وزرنگ بود، او پوست‌ها را رنگ می‌کرد و می‌دوخت، ومعروف بود که او روزه دار وشب نشین است. با دست‌هایش کارهایی که خوب می‌دانست انجام می‌داد و در راه خدا بر فقرا وبینوایان صدقه می‌نمود.

زندگی زينب بعد از پيامبر ج

بعد از وفات پیامبر ج او همچنان پرهیزکار بود وبه فقرا و مستمندان کمک می‌نمود در مورد سخاوت ونیکوکاری زینب گفته‌اند:

وقتی عمرس مبلغی را که برای هر یک از زنان پیامبر ج درنظر گرفته بود برای زینب فرستاد، سهمیه زینب دوازده هزار درهم بود، چون این مبلغ را به خانه زینب آوردند، زینب نتوانست به سوی این مال نگاه کند ونه آن را دست زد وخود را پوشاند وگفت: خدا رحم کند بر عمر این درهم‌ها را بریزید وروی آن پارچه‌ای بیندازید. بعد به برزه بنت رافع گفت: دست را دراز کن واین مبلغ را بگیر وبه بنی فلان... وفلان بده وهمچنان اسامی بسیار از یتیمان وبیوه‌ها و نیازمندان را برای برزه می‌گرفت تا اینکه زیر پارچه مقدار خیلی کم باقی ماند، برزه گفت: ای ام المؤمنین سوگند به خدا که ما هم حقی در این مال داشتیم. زینب گفت: زیر پارچه چقدر باقی مانده است؟ و دست‌هایش را به آسمان بلند کرده وبا تضرع گفت: بارخدایا از این سال به بعد من برای گرفتن بخشش عمر زنده نباشم، بار خدایا درسال آینده این مال را نصیب من مگردان زیرا مال فتنه است.

عمر از دعای زینب خبر شد وگفت: این زن خوبی است. و بعد هزار درهم فرستاد تا این مبلغ صرف خودش نماید، اما بازهم زینب آن را میان فقرا تقسیم کرد.

پیامبر ج گفته بود: «از همه شما زن‌هایم کسی زودتر به من ملحق خواهد شد که بیشتر سخاوت کند». وزینب همچنان که در عهد پیامبر ج سخاوت می‌نمود بعد از وفات او نیز اموال خود را در راه خدا خرج می‌کرد تا اینکه اولین زن از زنان پیامبرج بود که وفات کرد وبه شوهرش پیوست.

وقتی زینب درگذشت دو نفر از خانواده‌اش در قبر او ایستاده واو را دفن کردند.

عمرس با چهار تکبیر بر او نماز خواند[[49]](#footnote-49). ام المؤمنین در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

رحمت خدا بر ام المؤمنین زینب که ازهمه همسران پیامبر ج سخاوتمند تربود، باد.

جويريه دختر حارث**[[50]](#footnote-50)**

«ای پیامبر خدا! من دختر حارث بن ابی ضرار سردار بنی مصطلق بودم، بلایی که بر سر من آمد از تو پنهان نیست، در هنگام تقسیم غنایم، سهمیه ثابت بن قیس شدم، با او پیمان بستم که کار کنم وبتدریج خود را آزاد نمایم، بنابر این نزد تو آمدم تا از تو کمک بخواهم...».

(جويريه بنت حارث) در غزوه بنی مصطلق

پیامبر ج در غزوه بنی مصطلق بر حارث بن ابی ضرار که قصد سوء به اسلام داشت پیروز شد، پیامبر ج پیروز مندانه و در حالی که غنیمت‌های زیادی بدست آورده بود به مدینه بازگشت، هفتاد نفر از دشمن اسیر شده بود دو هزار شتر وپنج هزار گوسفند را مسلمین به غنیمت خویش گرفته بودند زنان وکودکان اسیر شده بودند. در میان اسراء جویریه دختر حارث وبانوی زنان بنی مصطلق نیز به چشم می‌خورد او دختری زیبا و در بهار جوانی بود، هنگام تقسیم غنیمت‌ها، سهمیه ثابت بن قیس انصاری شد، ثابت با او پیمان بست که اگر هفت اوقیه طلا بپردازد او را آزاد خواهد کرد.

مبلغ هنگفتی بود بنابر این جویریه اجازه ورود به محضر پیامبر ج را خواست ونزد پیامبر ج آمد واز او کمک خواست وگفت: «ای پیامبر خدا! من دختر حارث بن ابی ضرار هستم، حارث سردار قومش است، بلایی که برسرم آمده از شما پوشیده نیست، در تقسیم غنایم، من سهمیه «ثابت بن قیس» شدم با او پیمان بستم که بعد از پرداخت مبلغی مرا آزاد کند واو مبلغ را تعیین نمود، اکنون پیش تو آمده‌ام تا مرا کمک کنی تا آزاد شوم».

دل پیامبر ج به حالش سوخت وگفت: اگر مبلغ تعیین شده از طرف ثابت را به او بپردازم وبا تو ازدواج کنم می‌پسندی؟ جویریه گفت: بله ای پیامبر خدا. پیامبر ج فرمود: من نیز این کار را انجام دادم.

جویریه از حکم پیامبر ج که دستور داده بود که وام او پرداخت شود و او آزاد گردد راضی بود. اما پدرش ابی ضرار از زمانی که دخترش اسیر شده بود آرام نمی‌گرفت، او چند شتر جمع کرد تا آن‌ها را به مسلمین فدیه دهد و دخترش را آزاد کند. شتران را حرکت داد ناگهان دو شتر از میان شترها به شدت مورد پسندش واقع شد و با خودش گفت: اگر این دو شتر را برای خودم نگاه دارم بهتر است. آن دو شتر را برای خود نگاه داشته و به شرف آن سوی دره‌ها هدایت کرد و بقیه شتران را به مدینه آورد تا آن‌ها را به عنوان فدیه بدهد و دخترش را که در دست مسلمین اسیر بود آزاد کند.

چون به مدینه رسید با شترها نزد پیامبر ج رفت وگفت: ای محمد! شما دخترم را اسیر کرده اید، این فدیه اوست او را آزاد کنید.

پیامبر ج فرمود: آن دو شتری که در دره پنان کرده‌ای کجا هستند؟ حارث به شدت وحشت کرد وبا خود گفت: کسی همراه من نبود که ببیند من چکار می‌کنم بعد کمی ساکت شد و وقتی به سخن آمد گفت: گواهی می‌دهم که هیچ موجودی جز خدا نیست و گواهی می‌دهم که تو ای محمد پیامبر خدا هستی. چون از این کارم جز خدا هیچ کس اطلاعی نداشته است.

و این گونه به حارث بن ضرار سردار بنومصطلق که بر جنگ با پیامبر ج و از بین بردن او لشکر کشی می‌کرد به اسلام مشرف شد. حارث کسی را فرستاد که شترها را بیاورند تا فدیه دهد و دخترش را آزاد کند وقتی شترها را آوردند به پیامبر ج گفت: این فدیه دخترم هست، دختر من شایسته نیست که اسیر باشد. پیامبر ج فرمود: آیا اگر او را ما قبول کنیم کار خوبی نکرده‌ایم؟ حارث گفت: بله، خوب است.

ووقتی از جویریه پرسیده شد گفت: من پیامبر ج را پذیرفته و اسلام آورده‌ام. پیامبر ج او را آزاد کرده وبا او ازدواج نمود واسم او را که بره بود عوض کرد واو را جویریه نام گذاشت[[51]](#footnote-51).

وقتی مسلمین خبر شدند که پیامبر ج با جویریه ازدواج کرده است خانواده و خویشاوندان جویریه را نیز آزاد کردند و گفتند این‌ها خویشان همسر پیامبر هستند. که در نتیجه صد نفر از فامیل‌های جویریه آزاد گردید تا جایی که عایشه گفت است: «زنی را نمی‌شناسم که مانند جویریه برای قومش با برکت باشد»[[52]](#footnote-52).

قبیله بنومصطلق ایمان آوردند و نعمت الهی شامل حالشان گردید و جویریه به خانه پیامبر ج پیوست. خانه او نزدیک خانه ام سلمه و عایشه وحفصه بود.

صبح یکی از روزها پیامبر ج جویریه را دید که در خانه‌اش نشسته است وتسبیح می‌گوید در آخر وقت پیامبر ج دوباره از کنارش گذشت دید همچنان نشسته است. به ایشان فرمود:

آیا به تو کلمه‌هایی نیاموزم که آن‌ها را بگویی برایت راحت‌تر خواهند بود؟

«سبحان الله عدد خلقه» سه بار.

«سبحان الله رضا نفسه» سه بار.

«سبحان الله مداد كلماته» سه بار[[53]](#footnote-53).

رسول اکرم ج وفات کرد در حالی که از جویریه خشنود و راضی بود. جویریه زندگی باقیمانده‌اش را در سایه حکومت خلفای راشدین گذراند و چندین حدیث از پیامبر روایت نمود.

زندگی او تا زمان خلافت معاویه بن ابی سفیان ادامه پیدا کرد و در دوران حکومت معاویه در سال پنجاه هجری در سن هفتاد سالگی وفات کرد، جنازه او تا قبرستان بقیع تشییع شد ومروان بن حکم امیر آن زمان مدینه برجنازه‌اش نماز خواند.

خدا ام المؤمنین جویریه را رحمت کند وما را در بهشت به او ملحق گرداند.

صفيه دختر حيی بن اخطب**[[54]](#footnote-54)**

«وقتی پیامبر ج به مدینه آمد و در قبا نزد بنوعمروبن عوف وارد شد صبح روز دیگر قبل از طلوع خورشید پدرم حیی بن اخطب وعمویم ابویاسر نزد پیامبر ج رفته وتا غروب آن روز برنگشتند، هنگام غروب خسته و کوفته به خانه برگشتند، من از عمویم ابویاسر شنیدم که به پدرم می‌گفت: آیا او همان است؟ پدرم جواب داد: بله. عمویم گفت: در مورد او چه احساس می‌کنی؟ پدرم گفت: سوگند به خدا تا زنده هستم با او احساس دشمنی می‌کنم».

صفيه بنت حيی بن اخطب قبل از ازدواج با پيامبر ج

این کلماتی بود که با آن صفیه حقیقت احساس خانواده‌اش را در دوران جاهلیت و هنگامی که محمد ج به مدینه آمد بیان می‌کند، خصوصا حالت پدرش را بعد از دیدن پیامبر ج بیان می‌دارد، پیامبری که یهودیان منتظر آمدنش بودند، و عجیب اینجاست که تورات کتاب یهودیان نیز مژده آمدن پیامبر ج را داده بود و نیز خبر داده بود که یهودیان با او اعلام دشمنی می‌کنند و او را نمی‌پسندند، حیی بن اخطب دشمن پیامبر ج شد و شروع به توطئه علیه آن حضرت ج نمود که در نتیجه دسیسه‌هایش جنگ بنی قریظه که به پیروزی مسلمین انجامید رخ داد. بر اثر خیانت حیی بن اخطب به مسلمین و شکستن پیمان‌های که میان قوم او و مسلمین بود در جنگ احزاب حیی بن اخطب بدست مسلمانان کشته شد.

صفیه در آن زمان دختر جوان و زیبائی بود که با مردی از بزرگان یهود بنونظیر بنام سلام بن مشکم ازدواج کرده بود. سلام او را طلاق داده بود و صفیه با کنایه بن ربیع بن ابی الحقیق که از اشراف و بزرگان بنو نظیر بود ازدواج کرد، کنانه امانتداری یهود در خیبر بود.

در یکی از روزها صفیه با اضطراب از خواب برخواست تا خوابی را که دیده بود برای شوهرش تعریف کند و گفت:

«در خواب دیدم که ماهی از طرف مدینه آمد و در آغوش من افتاد».

کنانه چون این سخن را شنید خشمگین شده و ناگهان سیلی محکمی به صورت صفیه زد و گفت: «تو آرزو داری که با پادشاه حجاز «محمد» ازدواج کنی».

خون در اطراف چشمش جمع شد که بعدها جای آن کبود ماند.

در یکی از روزها که کشاورزان یهودی در مزرعه و باغ‌های خود بودند ناگهان فریادی شنیدند که محمد و لشکرش برای هجوم به یهودیان آمده‌اند و بدین صورت سرانجام واقعه جنگ خیبر رخ داد.

پيروزی و ازدواج

جنگ خیبر در گرفت و سرانجام پیامبر ج پیروز شد و قلعه‌های خیبر را فتح کرد. صفیه و یکی از دختر عموهایش وقتی بستگان خود را دیدند که کشته شده‌اند اشک‌های او بر گونه‌هایش سرازیر شد و دختر عمویش نیز جیغ می‌زد داد می‌کشید و فریاد و شیون سر می‌داد.

صفیه و دختر عمویش وقتی نزد پیامبر ج آمدند صفیه به آرامی گریه می‌کرد و سعی می‌کرد پیامبر ج متوجه گریه او نشود اما دختر عمویش ولوله و زاری می‌کرد و خاک بر سرش می‌ریخت و به سر و صورت خود می‌زد، پیامبر ج صورت خود را از او برگردانده و گفت: این شیطان را از نزد من دور کنید.

پیامبر ج خبر شد که بلال آن‌ها را از کنار اجساد مقتولین گذرانده است، این کار بلال را ناپسند دانسته و فرمود: اگر بلال بر آن‌ها ترحم می‌کرد و آن‌ها را از اجساد مقتولین دور می‌نمود بهتر بود.

پیامبر ج دختر عموی صفیه را سهمیه دحیه کلبی داد ناگفته نماند که قبل از اینکه پیامبر ج خیبر را ترک کند صفیه اسلام آورده بود.

هنگامی که پیامبر ج به صفیه گفت که یکی از یهودیت یا اسلام را بپذیرد صفیه گفت: ای پیامبر! قبل از اینکه تو مرا به اسلام دعوت دهی من علاقه داشتم مسلمان شوم. پیامبر ج او را آزاد کرد و آزادی او مهریه ازدواج او قرار گرفت و پیامبر ج با صفیه ازدواج نمود.

پیامبر ج شترش را نزد صفیه برد و به او گفت: پایت را روی ران من بگذار وسوار شتر شو اما صفیه گفت: که من قدم خود را روی ران پیامبر خدا ج نمی‌گذارم بنابر این به جای اینکه قدم خود را روی ران پیامبر بگذارد زانوی خود را روی ران پیامبرج گذاشته و با کمک آن سوار شتر شد، وقتی به فاصله شش مایل از خیبر دور شدند پیامبر ج از شتر پایین آمده ومی خواست عمل زفاف را با عروس خود انجام دهد، اما صفیه نپذیرفت. پیامبر ج از عمل صفیه متأسف شد اما بعد وقتی به جائی بنام صهباء رسید و بعد از اینکه ام سلمه و بعضی دیگر از زنان مسلمان عروس را آرایش کرده بودند عروس را نزد پیامبر ج بردند پیامبر از صفیه رسید چرا ابتداء از انجام عمل زفاف اباء ورزیدی؟ صفیه گفت: ترسیدم که یهودیان به تو گزندی برسانند. با این سخن مقام صفیه نزد پیامبر ج بالاتر رفت.

انس بن مالکس داستان این ازدواج را اینگونه تعریف می‌کند: «ما به خیبر آمدیم، هنگامی که به یاری خداوند قلعه فتح شد، زیبایی صفیه دختر حیی بن اخطب برای پیامبر ج تعریف شد، شوهر صفیه کشته شده بود، پیامبر ج او را به همسری برگزید، چون به صهباء رسیدیم عمل زناشوئی صورت گرفت، سپس حلوایی از خرما و روغن و آرد درست کردند که ولیمه عروسی صفیه بود. بعد به سوی مدینه به راه افتادیم، من پیامبر ج را دیدم که صفیه را پشت سرش با چادری پوشانده بود»[[55]](#footnote-55).

عایشه که محبت وصف ناپذیری نسبت به پیامبر ج داشت رشک می‌برد و غیرت او جوش کرده بود پیامبر ج فرمود: نظر تو درباره صفیه چیست؟ عایشه گفت: او یهودی است. پیامبر ج فرمود: «او به بهترین وجه اسلام آورده است».

هنگامی که عایشه به صفیه گفت که من از تو بهترم، صفیه گفت: چگونه می‌توانی از من بهتر باشی، همسر من محمد است و پدرم هارون و عمویم موسی...؟!

پیامبر ج وفات کرد وبا مرگ او غیرت و رشک زنانش به همدیگر از بین رفت، صفیه بعد از پیامبر ج در حالی زندگی می‌کرد که رابطه خویشاوندی را بر قرار می‌داشت، و خانه‌ای داشت که آن را صدقه نمود، و زمانی که شورشیان، عثمان بن عفانس را محاصره کرده بودند آب و غذا برای عثمان می‌برد. صفیه در سال پنجاه هجری از جهان درگذشت و در کنار بقیه خواهرانش (امهات المؤمنین) در جنت البقیع به خاک سپرده شد.

رحمت خدا بر ام المؤمنین «صفیه بنت حیی بن اخطب» باد.

ام حبيبه (رمله دختر ابی سفيان)

«محمد بن عبدالله برایم نامه نوشته است که ام حبیبه دختر ابی سفیان را به ازدواج او در بیاورم، من خواسته محمد را می‌پذیرم، ومهریه صفیه چهارصد دینار است». نجاشی پادشاه حبشه.

ام حبیبه غمگین در کنار فرزند کوچکش که تازه می‌خزید وبرای راه رفتن تلاش می‌کرد وسعی می‌نمود اما نمی‌توانست بلند شود، نشسته بود. غم واندوه ام حبیبه را دربر گرفته بود او خوابی را که در حبشه در دیار هجرت دیده بود به یاد آورد، در خواب شوهرش عبید الله بن جحش را که به بدترین حالت وبا مشکل هجرت کرده بود دید، او در خواب شوهرش را پریشان وبا حالتی نامفهوم دید ام حبیبه پریشان از خواب پرید، بعید می‌دانست که شوهرش از عقیده اسلامی خود برگردد واما این خطر را احساس می‌کرد.

دیری نگذشت که تصور ام حبیبه واقعیت پیدا کرد و در صبح یکی از روزها در ایام غربت و در دیار هجرت شوهرش آمد وگفت: ام حبیبه من در دین فکر کردم دین مسیحیت که قبلا بدان معتقد بود، به نظرم بهترین دین آمد. اکنون دوباره به دین مسیحیت بر میگردم. ام حبیبه غمگین شد وبا نصیحت واندرز تلاش کرد شوهرش را از حالتی که دارد بیرون بیاورد. مسلمانان نیز تلاش نمودند تا او را دوباره به دین اسلام برگردانند اما او نپذیرفت وگفت:

ما چشم‌هایمان را باز کردیم وحقیقت را دیدیم وشما هنوز تلاش می‌کنید تا چشم‌هایتان را باز کرده وحقیقت را ببینید. گویا آن بد قسمت راهی را که اختیار کرده بود غلط می‌پنداشت. تلاش‌های ام حبیبه برای برگرداندن شوهرش به دین اسلام نتیجه ای نداد و در نهایت ام حبیبه از وی جدا شد و تنها در سرزمین نجاشی به سر می‌برد، شوهرش بر دین مسیحیت درگذشت، ام حبیبه به بلا ومصیبتی گرفتار شده بود زیرا شوهرش را در حالی از دست داد که از دین اسلام برگشته بود، دینی که به بخاطر آن از مکه به حبشه هجرت کرده بود.

ازدواج با پيامبر ج

پیامبر ج از تمام ماجرای ام حبیبه خبر شد ودانست که رمله بنت ابوسفیان بانوی قریش که مال ومکان خود را برای اینکه دینش را حفظ کند از دست داده است واکنون به چنین مصیبتی گرفتار شده است، آن حضرت ج می‌خواست تا زنانی چون او که مؤمن ومهاجر وصبور هستند مورد تجلیل قرار بگیرند بنابر این برای نجاشی (پادشاه حبشه) پیغام فرستاد، تا او را به عقد ایشان در بیاورند، نجاشی کسی را نزد او فرستاد تا در این مورد رأی او را جویا شود.

ام حبیبه لحظه‌ای ساکت شد سپس یکی از خویشاوندان خود بنام خالد بن سعید بن عاص بن امیه را وکیل خود نمود بعد از آن گفت: خداوند با نجاشی نیکی کند. وبه کنیز نجاشی دوتا النگوی نقره هدیه کرد، اما وقتی کنیز نزد پادشاه رفت پادشاه به او گفت النگوهای ام حبیبه را برگردان، کنیز النگوها را پس داد و به ام حبیبه گفت: برای من بعنوان هدیه کافی خواهد بود که به پیامبر ج بگویی: ابرهه به تو سلام می‌رساند و در دل ایمان آورده ومسلمان شده است.

پادشاه در قصر خود ایستاد و گفت: محمد برایم نامه نوشته است تا ام حبیبه را به ازدواج او در بیاورم من هم خواسته او را پذیرفتم و چهار صد دینار مهریه برای ام حبیبه مقرر می‌نمایم. سپس چهارصد دینار را در جلوی گروه حاضر مسلمان انداخت، خالد بن سعید وکیل ام حبیبه جلو رفت وگفت: من خواسته پیامبر ج را پذیرفتم وام حبیبه را به عقد نکاح او در آوردم. خالد بن سعید مهریه، ام حبیبه را گرفته و برایش فرستاد. نجاشی زنانش را گفت که هریک چیزهایی به ام حبیبه هدیه کنند. زن‌های نجاشی عطر وعود وعنبر به ام حبیبه هدیه نمودند، ابرهه کنیز نجاشی هدایا را گرفت و به ام حبیبه داد، ام حبیبه پنجاه دینار از مهریه‌اش را به ابرهه داد اما ابرهه گفت: پادشاه به من دستور داده تا ازتو چیزی نپذیرم، و بالاخره ام حبیبه برای سفر به مدینه آماده شد.

ملاقاتی مبارک

کاروان ام حبیبه با هدایایی که نجاشی داده بود توسط کشتی که پادشاه آن را برای سفر ام حبیبه تدارک دیده بود به سوی مدینه حرکت کرد. در نزدیکی مدینه خبر شدند که پیامبر ج از مدینه به صدد فتح خیبر بیرون رفته است ونیز دانستند که به زودی برخواهد گشت.

پیامبر ج پیروز مندانه برگشت وجعفربن ابی طالب را استقبال نمود وفرمود: نمی‌دانم که از آمدن جعفر خوشحال شوم یا از فتح خیبر؟!

ام حبیبه از صحبت پیامبر ج بهره مند شد وهمزمان با عروس دیگر، صفیه، به خانه پیامبر ج رفت. عثمان بن عفان جشن بزرگی برای عروسی دختر عمویش که به عقد پیامبر ج در آمده بود ترتیب داد.

روزها همچنان می‌گذشت وام حبیبه با آرامی و شادی در خانه پیامبر ج زندگی میکرد تا اینکه در یکی از روزها پدر، ام حبیبه «ابوسفیان» که مدت طولانی دخترش را ندیده بود (وهنوز به دین اسلام مشرف نشده بود) به خانه‌اش آمد و روی بستر پیامبر ج نشست اما ام حبیبه زیر انداز پیامبر ج را جمع نمود ونگذاشت پدرش روی آن بنشیند، ابوسفیان پرسید: دخترم چرا این کار را می‌کنی؟ ام حبیبه گفت: این بستر وزیرانداز پیامبر خداست وتو مشرکی هستی، دوست ندارم که روی آن بستر بنشینی!! پدر، ام حبیبه خشمگین شد و از آن جا بیرون رفت، ام حبیبه متأسف شد، اما در روز فتح مکه که پدرش مسلمان شد ام حبیبه احساس خوشبختی نمود، در فتح مکه، خانه ابوسفیان خانه امان بود که هرکسی به آن خانه می‌رفت در امنیت قرار داشت، ام حبیبه سجده شکر برای خداوند به جای آورد و به این فضل الهی قانع گردید.

وفات ام حبيبه**ل**

پیامبر ج از جهان درگذشت وام حبیبه بعد از او همچنان دوست داشت که جایگاه خوبی میان همسران پیامبر ج داشته باشد، تا اینکه وقت وفات ام حبیبه فرا رسید.

ام حبیبه می‌خواست رضایت کامل هووهایش، عایشه وام سلمه را که به محبت پیامبر ج رقابت می‌کردند جلب نماید ومطمئن شود که آن‌ها از او راضی نیستند بنابر این عایشه را نزد خود خواست وگفت: چیزهایی میان ما به وقوع پیوسته که ممکن است میان هر هوویی پیش بیاید آیا مرا می‌بخشی وحلالم می‌کنی؟ عایشه گفت: من از تو می‌گذرم خداوند تو را شاد کند که مرا شاد نمودی. ام سلمه نیز چنین گفت[[56]](#footnote-56).

ام حبیبه در زمان خلافت برادرش، معاویه وفات کرد. این چند صفحه ایی بود که در آن زندگی، ام حبیبه بیان شد اما بدون تردید ام حبیبه الگوی بزرگی است برای تمام زنان مؤمن.

رحمت خدا بر او باد.

ميمونه دختر حارث**[[57]](#footnote-57)**

«چهار خواهر با ایمان! میمونه، ام فضل، اسماء و سلمی»

(پیامبر خدا ج)

خواهران مؤمن

لبابه ام فضل، همسر عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر ج و سلمی همسر حمزه، شیر مرد اسلام و شهید جنگ احد وعموی پیامبر ج، اسماء همسر جعفر بن ابی طالب عموزاده پیامبر ج، بره ام المؤمنین میمونه که ابتدا با ابی رهم بن عبدالعزی قریشی عامر ازدواج نمود و بعد به شرف همسری پیامبر ج نایل آمد، چهار زنی هستند که پیامبر ج آن‌ها را چهار خواهر با ایمان معرفی نموده است. این چهار زن اسلام آورده بودند.

ام فضل اسلام آورد، او اولین زن مسلمان بعد از خدیجه به شمار می‌رود وخواهرش اسماء نیز اسلام آورد او همسر جعفر ابن ابی طالب بود که از اولین مهاجرین با همسرش به حبشه بود.

سلمی نیز همراه شوهرش حمزه اسلام را پذیرفت.

ام المؤمنین میمونه دختر حارث که شوهرش ابی رهم بن عبدالعزی فوت کرده بود بیوه بود، اما هنوز بیست وشش سال بیشتر نداشت. مادر، این چهار دختر عوف زهیری بود که همه مردم او را بهترین پیرزن مکه می‌دانستند، او زنی بود که بهترین دامادها را داشت، دامادهایش عباس بن عبدالمطلب وجعفربن ابی طالب وحمزه بن عبدالمطلب -ش- و پیامبر خدا هستند.

اسماء بنت عمیس، و سلمی بنت عمیس دیگر دختران هند هستند که پدرشان حارث نیست. بنابر این آن‌ها خواهران مادری میمونه وخواهرانش هستند.

ازدواجی مبارک

درسال هفتم هجری هنگامی که پیامبر ج برای ادای عمره به مکه آمد میمونه از آمدن پیامبر ج خبر شد او برای ایمان آوردن و پذیرفتن اسلام عجله داشت، او رازی را در قلبش پنهان داشت که آن را با هیچ کس جز خواهرش ام فضل همسر عباس که از همه مردم به او نزدیک بود در میان نگذاشت. آیا می‌دانید آن راز چه بود؟ بره (میمونه) آرزو داشت ودلش می‌خواست که همسر پیامبر ج شود تا از نزدیک عظمت اسلام را مشاهده کند و با زندگی این مجاهد بزرگ شریک باشد. میمونه راز دلش را با ام فضل در میان گذاشت وام فضل با مهربانی به سخنان خواهرش گوش داد، وطبیعی بود که او راز خواهرش را با شوهرش عباس[[58]](#footnote-58) در میان بگذارد.

همچنان که میمونه راز را به ام فضل گفت انجام کار را نیز به عهده او گذاشت. عباس نزد پیامبر ج رفت و در مورد بره که مسلمان و مؤمن بود سخن گفت ونیز به پیامبر ج گفت: بره شوهرش ابورهم بن عبدالعزی فوت کرده است آیا می‌خواهی با او ازدواج کنی؟ رسول اکرم ج پسندید وپسر عمویش جعفر بن ابی طالب را برای خواستگاری نزد میمونه فرستاد، هنگامی که جعفر آمد میمونه سوار بر شتر بود وجعفر از او برای پیامبر ج خواستگاری کرد. میمونه گفت: «شتر و آنچه بر اوست از آنِ خدا وپیامبرش است».

مردم در مکه زمزمه کردند که میمونه نتوانست انتظار بکشد بنابراین خودش را به خدا وپیامبرش ج هبه کرد[[59]](#footnote-59).

پیامبر ج اسم او را که بره [[60]](#footnote-60) بود عوض کرد ومیمونه گذاشت.

میمونه به خواسته وجود خود وعاطفه زنانه‌اش اجابت کرد این خواسته پیام آور ایمان ومحبت به اسلام و پیامبر بود، بنابر این خداوند در پی زمزمه مردم در قرآن آیه نازل کرد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَحۡلَلۡنَا لَكَ أَزۡوَٰجَكَ ٱلَّٰتِيٓ ءَاتَيۡتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَ مِمَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّٰتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَٰلَٰتِكَ ٱلَّٰتِي هَاجَرۡنَ مَعَكَ﴾ [الأحزاب: 50].

«ای پیامبر! همانا ما حلال کردیم برای تو همسرانی را که مهریه آنان را داده باشی وهمچنین حلال هستند برای تو کنیزانی که در ملک تو هستند. از آنانی که خداوند در اختیار تو قرارداده است وهمچنین دختر عموها ودختر عمه‌ها ودختر دایی‌ها ودختر خاله‌های تو که همراه با تو هجرت کرده‌اند».

سپس میمونه را با این آیه تحصیل داد:

﴿وَٱمۡرَأَةٗ مُّؤۡمِنَةً إِن وَهَبَتۡ نَفۡسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنۡ أَرَادَ ٱلنَّبِيُّ أَن يَسۡتَنكِحَهَا خَالِصَةٗ لَّكَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۗ قَدۡ عَلِمۡنَا مَا فَرَضۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ لِكَيۡلَا يَكُونَ عَلَيۡكَ حَرَجٞۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٥٠﴾ [الأحزاب: 50].

«و زن با ایمانی که خودش را برای پیامبر هبه کند، اگر پیامبر قصد نکاح او را داشته باشد، این ویژه تو است نه برای سایر مؤمنان، همانا می‌دانیم آنچه را که بر شوهران در حق همسران شان و آنچه که آنان مالک آن‌ها هستند معین کرده‌ایم تا برای شما مضایقه نباشد و خداوند بخشنده ومهربان است».

در عمره قضا پیامبر ج سه روز در مکه اقامت کرد در صبح روز چهارم، حویطب بن عبدالعزی که بعدها مسلمان شد وهمراه با گروهی از مشرکین نزد پیامبرج آمد وگفت: مدت مقرر تمام شده است از اینجا برو، پیامبر ج فرمود: اگر مرا بگذارید که در میانتان عروسی کنم، وغذایی درست کنم واز شما نیز برای صرف غذا دعوت بعمل آورم چطور است؟ آن‌ها با تندی گفتند: ما به غذای تو احتیاجی نداریم هرچه زودتر اینجا را ترک کن.

پیامبر ج در منطقه ای بنام سرف که به مسافت ده روز از مکه فاصله داشت رحل اقامت افکند ومیمونه دختر حارث به او پیوست، و پیامبر ج بعد از اینکه عمره را انجام داده بود با میمونه عروسی کرد، میمونه می‌گوید: پیامبر ج با من در سرف ازدواج کرد که ما هر دو از احرام عمره بیرون آمده بودیم[[61]](#footnote-61).

میمونه آخرین زنی بود که پیامبر ج با او ازدواج نمود[[62]](#footnote-62).

میمونه به خانه پیامبر ج پیوست، و به کثرت در مسجد النبی نماز می‌خواند، هنگامی که بیماری پیامبر ج شدت گرفت در خانه میمونه تشریف داشت و از آن جا به خانه عایشه منتقل گردید.

عایشه در این مورد می‌گوید: بیماری پیامبر ج در خانه میمونه آغاز شد، ایشان از همسرانش اجازه خواست تا در خانه من تیمار داری شود، همسرانش نیز موافقت کردند[[63]](#footnote-63).

میمونه زنی صادق و با ایمان بود در یکی از روزها کسی از خویشاوندانش نزد او آمد، بوی شراب به مشام میمونه رسید، خشمگین شد وفرمود: سوگند به خدا اگر نروی تا حد بر تو اجرا شود، دو باره حق نداری نزد من بیایی، سرانجام او نیز چنین کرد[[64]](#footnote-64).

وفات

میمونه در ایام خلافت خلفاء مورد احترام آن‌ها بود وزندگی او تا خلافت امیر معاویه ادامه پیداکرد و در سال 51 هجری درگذشت.

ام المؤمنین میمونه در سرف در جایی که زندگی زناشویی را با پیامبر ج آغاز کرده بود به خاک سپرده شد.

عبدالله بن عباس در تشییع جنازه‌اش شرکت کرد وبر او نماز خواند وبه کمک او ویزید بن اصم و عبدالله بن شداد خواهرزادگان میمونه در قبر گذاشته شد.

رحمت خدا بر ام المؤمنین میمونه باد.

1. - در این مورد به چند مرجع راجعه كردیم: سیر أعلام النبلاء ذهبی ج 2 ونسب قریش، ابن كثیر دار الفصول، و عیون الأثر از ابن سید الناس. [↑](#footnote-ref-1)
2. ­- المعرفة والتاریخ، بسوی 323/3. [↑](#footnote-ref-2)
3. - حواله گذشته. [↑](#footnote-ref-3)
4. - طیالسی ص 214 و امام احمد 236/6 و ترمذی در البر والصلة: باب ما جاء فی خلق النبیج این حدیث را روایت كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-4)
5. - تاریخ دمشق ابن عساكر 323/1. [↑](#footnote-ref-5)
6. - بخاری باب النكاح، باب الغیرة (5225) واحمد در مسند 3/105 روایت كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-6)
7. - مسند 148/6 وابوداود در البیوع و الاجارات باب فیمن آفسد شیئا لعزم مثله (3568) این روایت را ذكر كرده است. [↑](#footnote-ref-7)
8. - بخاری باب الاذان، باب: من كان فی حاجة أهله فأقیمت الصلاة فخرج (676). [↑](#footnote-ref-8)
9. - بخاری مناقب الأنصار در فضائل الصحابة به شماره 2432 و 2433 این حدیث را روایت نموده است. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سیر أعلام النبلاء ج 2 ص 109 و به بعد. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سیر أعلام النبلاء ج 2 ص 110. [↑](#footnote-ref-11)
12. - بخاری 7/102، 103 در فضائل أصحاب النبی باب تزویج النبی خدیجه وفضلها. [↑](#footnote-ref-12)
13. - عیون الأثر از ابن سید الناس ج 1 ص 116 چاپ دارالتراث، مكتبه ابن كثیر دمشق. [↑](#footnote-ref-13)
14. - حواله گذشته. [↑](#footnote-ref-14)
15. - حواله گذشته. [↑](#footnote-ref-15)
16. - عیون الأثر ج 1 ص 617. [↑](#footnote-ref-16)
17. - عیون الأثر والسیرة النبوية 190/1. [↑](#footnote-ref-17)
18. - برای سیره سوده به چند مرجع مراجعه نموده‌ایم كه عبارتند از: سیر أعلام النبلاء ترجمه 40 ج 2 ص 265، وأسد الغابة (6/157)ترجمه شماره (7072) و الإصابة 4/330 و الاستیعاب 4/317، وطبقات ابن سعد ج 8 ص 52 ك 58 والبداية والنهاية 6/0 [↑](#footnote-ref-18)
19. - سیر أعلام النبلاء ج 2 ص 265. [↑](#footnote-ref-19)
20. - سیر أعلام النبلاء ص 165. [↑](#footnote-ref-20)
21. - بخاری 9/274، باب المرأة تهب یومها لزوجها. [↑](#footnote-ref-21)
22. - برای نوشتن چند صفحه ازسیرت عایشه به مراجع زیادی مراجعه نموده‌ایم كه بعضی عبارتند از: طبقات ابن سعد ج 8 – أسد الغابة ج 6،سیر أعلام النبلاء ج 2، الاستیعاب ج 4 ص 348، البداية والنهاية 8/91، ج 3 ص 130 – وفیات الاعیان ج 3 ص 16 – صحیح بخاری – فضائل الصحابه 868، 878 – وعیون الأثر 378، 380. [↑](#footnote-ref-22)
23. - بخاری در جاهای مختلفی این حدیث را ذكر فرموده است مثلا در مناقب الانصار، باب تزویج النبی عایشه وقدومها المدینه به شماره 3895 این حدیث را بیان داشته است. [↑](#footnote-ref-23)
24. - أسد الغابة ج 6 ص 331، طبقات ابن سعد ج 8 ص 277. [↑](#footnote-ref-24)
25. - ذهبی درسیر أعلام النبلاء ج 2 ص 141، از شبر بن ولید... از علی بن زید بن جدعان از مادربزرگش روایت كرده است. [↑](#footnote-ref-25)
26. - بخاری 7/19 فضائل اصحاب النبی، و مسلم در الفضائل 2384 روایت كرده است. [↑](#footnote-ref-26)
27. - تاریخ الطبری ج 3ص 167 [↑](#footnote-ref-27)
28. - ابن شهاب الزهری در الإصابة ج 3 ص 140. [↑](#footnote-ref-28)
29. - طبقات ابن سعد ج 8 ص 76. [↑](#footnote-ref-29)
30. - اعلام النبلاء ج 2. [↑](#footnote-ref-30)
31. - مهم‌ترین منابع در نوشتن شرح حال مختصر حفصه عبارتند از: سیر أعلام النبلاء ج 2 ص 227، مسند احمد ج 6 ص 383 نسب قریش ص 438، الكامل لابن اثیر، تاریخ الطبری ج 2 ص 58، 213، 226، أسد الغابة 6 ص 65، 67 – عیون الأثر 2 ص 302، الإصابة ج 4 ص 264 – الحلية ج 2 ص50. [↑](#footnote-ref-31)
32. - بخاری، النكاح 9/81، 85 – به شماره 5122 باب عرض الإنسان ابنته وأخته علی أهل الخیر [↑](#footnote-ref-32)
33. - شوهر حفصه درجنگ بدر زخمی شد وبعدا درگذشت. [↑](#footnote-ref-33)
34. - بخاری باب نكاح 9/81، 85. [↑](#footnote-ref-34)
35. - ابو داود، النكاح باب المراجعة ش 2283 وابن ماجه ش 2016 ونسائی در الطلاق باب الرجعه 6/213 وابن سعد در طبقات ج 8 ص 84 روایت كرده است. [↑](#footnote-ref-35)
36. - سیر أعلام النبلاء. [↑](#footnote-ref-36)
37. - منابع سیرت زینب زیاد هستند كه مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: أسد الغابة 6/ 29 ترجمه 9653 – ازواج النبی لابی عبیدة ص 77 – البداية والنهاية ج 4 ص 90، سیر أعلام النبلاء ج 2 ص 218 الاستیعاب ج 4 ص 305، الكامل لابن الاثیر ج 2 ص 170، 380 – المواهب اللدنية ج 2 ص 89 – السیرة النبوية ج 2 ص 647 عیون الأثر ج 2 ص 381 – جلاء الافهام ص 258. [↑](#footnote-ref-37)
38. - تعریفات جرجانی باب الكاف. [↑](#footnote-ref-38)
39. - بلاذری در أنساب الأشراف ج 1 ص 419، قسطلانی در المواهب اللدنية ج 2 ص 89. [↑](#footnote-ref-39)
40. - طبری از زهری در مجمع 9/48 روایت كرده است. [↑](#footnote-ref-40)
41. - سیر أعلام النبلاء ج 2 ص 218 ذهبی. [↑](#footnote-ref-41)
42. - مرجع گذشته. [↑](#footnote-ref-42)
43. - طبقات ابن سعد ج 8 ص 116 [↑](#footnote-ref-43)
44. - طبقات ابن سعد ج 6/86 – أسد الغابة ج 6 ص 340 – الإصابة 4/407 – مسند احمد 6/288 – عیون الأثر 2/381 – نسب قریش ص 329 – تاریخ الطبری ج 2 ص 100 – البداية والنهاية ج 8 ص 214 – الفصول ص 245 – الاعلام للزركلی 8/97، 98 – زادالمعاد ج 1 ص 106 – مهم‌ترین مراجع سیرت ام المؤمنین ام سلمه می‌باشند. [↑](#footnote-ref-44)
45. - مسلم، الجنائز، 919 – احمد در المسند ج 6 ص 291، 306 نیز روایت كرده است. [↑](#footnote-ref-45)
46. - شذرات الذهب ج 1 ص 280. [↑](#footnote-ref-46)
47. - السیرة النبوية ابن هشام – سیر اعلام النبلاء، مغازی واقدی. [↑](#footnote-ref-47)
48. - مهم‌ترین مراجع سیرت ام المؤمنین زینب بنت حجش عبارتند از: المعرفة والتاریخ ج 2 ص 722، ج 3 ص 233، أسد الغابة ج 6 ص 125، 127 – ترجمه 6947 – شذرات الذهب 1/171 – صفة الصفوة ج 2 ص 46 – عیون الأثر ج 2 ص 382 – الحلیة ج 3 ص 411 – البداية والنهاية 7/104 – تاریخ الطبری 2/89، 113، 226 – الكامل لابن الاثیر ج 2/177، 197...، تاریخ الاسلام ذهبی، الخلفاء ص 211 – تفسیر القرطبی 14. 187 – و دیگر كتاب‌های حدیث و سیرت. [↑](#footnote-ref-48)
49. - طبقات ابن سعد ج 9/111. [↑](#footnote-ref-49)
50. - در نوشتن سیرت جویریه مهم‌ترین مراجع عبارتند از: طبقات ابن سعد 8/116 - الاستیعاب ج 4 ص 251 – الإصابة ج 4 ص 257 – المعرفة و التاریخ ج 3 ص 312 – سیر أعلام النبلاء ج 2 ص 261 – السیرة النبوية ج 2 ص 645 – و دیگر كتاب‌های حدیث وتفسیر وتاریخ. [↑](#footnote-ref-50)
51. - قرطبی دار الاستیعاب ج 4 ص 253. [↑](#footnote-ref-51)
52. - مسند احمد ج 6 ص 277. [↑](#footnote-ref-52)
53. - ترمذی باسند صحیح. [↑](#footnote-ref-53)
54. - برای نوشتن حالات صفیه به مراجع ذیل مراجعه نموده‌ایم: مسند احمد ج 6 ص 336 – سیر أعلام النبلاء ج 2 ص 231 – أسد الغابة 6/169 – الاستیعاب ج 4 ص 337 – عیون الأثر ج 2 ص 385 – حلیه الاولیاء ج 2 ص 54 – المغازی للواقدی ص 374 – وبعضی دیگر از كتاب‌های حدیث وسیرت. [↑](#footnote-ref-54)
55. - بخاری – فتح الباری حدیث ش 4211. [↑](#footnote-ref-55)
56. - البداية والنهاية ج 8 ص 28. [↑](#footnote-ref-56)
57. - مهم‌ترین مراجع در نوشتن حالات میمونه عبارتند از: طبقات ابن سعد ج 8 ص 132 – سیر أعلام النبلاء ج 2 ص 238 – ترجمه ش 27 – أسد الغابة ج 6 ص 274 – ترجمه 97 72 – المغازی زهری ص 130 – صحیح مسلم – ازدواج النبی صلى الله علیه وسلم– الاستیعاب ج 4 ص 391، 395 – الإصابة 4/397، 399 – الكامل ابن الاثیر 2/227، 309، 317. [↑](#footnote-ref-57)
58. - تاریخ الطبری ج 2 ص 143. 214، 230 و دیگر كتاب‌های حدیث و تفسیر و سیرت [↑](#footnote-ref-58)
59. - ازدواج النبی، صالحی ص 200 چاپ دار ابن كثیر – دمشق – ملاحظه كنید. [↑](#footnote-ref-59)
60. - میمونه از یمن به معنی بركت است ومیمونه یعنی مبارک و میمونه یعنی زن مبارک. [↑](#footnote-ref-60)
61. - صحیح مسلم ش 1411. [↑](#footnote-ref-61)
62. - طبقات ابن سعد ج 8 ص 132. [↑](#footnote-ref-62)
63. - المغازی، زهری ص 130. [↑](#footnote-ref-63)
64. - طبقات ابن سعد ج 8 ص 139. [↑](#footnote-ref-64)